

تفسير احمد

سورة الانبياء

Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «الانبياء»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانبياء

سوره 21: الانبياء - جزء 17

سوره انبياء در مکه نازل شده و دارای یکصد و دوازده آیه و هفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره ی انبیاء» موسوم است؛ چون از داستان پیکار و مبارزه و جد و جهد برخی از پیامبران با مردم بت پرست زمان خود، سخن می گوید، به سوره ی «انبیاء» مشهور است و به فداکاریهای ابوالانبياء، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، نواکفل، نوالنون (یونس)، زکریا، عیسی و خاتم آنان حضرت محمد صلی الله علیه السلام اشاره می کند که چگونه برای سعادت بشریت، سختیها، رنجها و محنتها را بر خود هموار ساختند.

انبیاء:

جمع نبی به معنی پیامبران

تعداد آیات ، کلمات و تعداد حروف سوره انبیاء:

طوریکه در فوق یادآور شدیم تعداد آیات سوره انبیاء به صد و دوازده آیت می رسد ، و تعداد کلمات آن به هزار و صد و شصت و هشت کلمه و تعداد حروف آن به چهار هزار و هشتصد و نود حرف میرسد. (قابل تذکر است که اقوال علما در مورد تعداد کلمات و تعداد حروف مختلف می باشد.)

یادداشت: تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات ، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان)

را می توانید در سوره طور «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط انبیاء با سوره قبلی :

خداوند متعال سوره طه را با تهدید پایان داد و سوره انبیاء را با ذکر قیامت آغاز کرده است.

همچنان میتواند ارتباط و پیوند سوره انبیاء را با سوره ی قبلی از دو جهت به بیان گرفت:

الف: اشاره به نزدیک شدن اجل معین موسوم به عذاب و سزای و به آرزویی که بدقبالان انتظارش را دارند. طوریکه در سوره ی طه می فرماید: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى «129» (طه) (و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و (ملاحظه ی) زمان مقرر نبود، هر آینه عذاب الهی لازم می آمد (و دامان آنان را نیز می گرفت). و « قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَى «135» (طه) (بگو: هر يك (از ما و شما) در انتظاریم، پس انتظار بکشید که به زودی خواهید دانست یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است.) و طوریکه در آغاز و بدایت این سوره مبارکه می فرماید: «... إقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...»

ب: مغرور نگشتن به جلوه های فریبای دنیا و تلاش در جهت روز قیامت: «و لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجنا منهم زهرة الحیوة الدنيا...» هان به سوی زیور دنیوی که گروههایی از کفر پیشگان را از آن بهره مند ساخته ایم. چشم مدوز (طه آیه 131).

آغاز این سوره که به نزدیک شدن روز قیامت و حساب و کتاب اشاره می کند، مقتضی رویگردانی از زینت و شادمانی های زاید دنیاست که روی به زوال و نیستی دارد. مشرکان سرسخت مکه به پیامبر می گفتند: اگر آنچه می گویی حق است، کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن. الله متعال فرمود: بی باوران کفر پیشه ی پیشین نیز با وجود دیدن معجزات بزرگی مادی و محسوس، ایمان نیاوردند و نابودشان کردیم، این مخالفان ستیزه گر هم اگر معجزه ی حسی را دریابند باز ایمان نخواهند آورد. (انبیاء آیه 6).

فضیلت سوره انبیاء:

حضرت عبد الله بن مسعود می فرماید: سوره کهف و سوره مریم و سوره طه و سوره انبیاء از نظر نزول، اولین سوره و ثروت و کسب قدیم من می باشد که همیشه از آنها حفاظت می کنم. (تفسیر امام قرطبی)

همچنان روایت شده است که همزمان با نزول سوره انبیاء، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیعہ رضی الله عنه رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من وادی ای بخشیدند که وادی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشی. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

محتوای سوره انبیاء:

سوره انبیاء از جمله سوره های مکی است و به موضوعات مهم ایدئولوژی اسلامی و بیان اصول عقیده ی اسلامی؛ یعنی، توحید، نبوت، معاد. بحث نموده است. و درباره ی قیامت و سختی ها خوف و ترس و هیبت این روز بحث به عمل آورده است. در این سوره هدف از بعثت پیامبران و فرستادگان را بیان گردیده است.

- سر آغاز سوره، آمدن روز قیامت را خبر می دهد. حال آن که مردم ناسپاس در خواب غفلت به سر می برند و سر گرم بازی اند و از پندهای قرآن رویگردان و در آرزوها و لذاپذ زندگانی دنیا فرو رفته اند.

- سپس به بحث درباره ی تکذیب کنندگان می پردازد؛ آنهایی که هلاکت گذشتگان را مشاهده می کنند، اما پند و عبرت نمی گیرند، تا زمانی که عذاب دامن آنان را می گیرد و صدای شیون و زاری و التماس شان بلند می شود، اما چه فایده که دیگر دیر شده است.

- سوره انبیاء دلایل قدرت الله متعال را در آفاق و انفس مورد بررسی قرار داده است، تا عظمت خالق مدبر و آگاه را در مورد خلق و ابداع و ایجاد یادآور شود و تا وحدت عالم هستی و یگانگی خدای بزرگ را به هم ربط بدهد.

- سوره انبیاء بعد از این که دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را ارائه داد، برخورد و عملکرد مشرکین را خاطر نشان می سازد که آنها با حالتی از تمسخر و ریشخند با پیامبر صلی الله علیه و سلم روبرو می شدند و او را تکذیب می کردند. به دنبال آن سنت و روش جهان شمول خدا را در نابود کردن گردنکشان و تبهکاران یادآور می شود.

- در این سوره به نقل قصه‌ی بعضی از پیامبران پرداخته شده و قصه‌ی ابراهیم علیه السلام را با قوم بت‌پرستش به تفصیل به بیان گرفته و آن را در اسلوب و روشی جذاب بیان کرده است.

- در سوره انبیاء از مجموع پیامبران که نامشان در قرآن آمده به داستان شانزده نفر از آنها اشاره شده است: از جمله هریک: اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذی الکفل، ذی النون، زکریا، یحیی و عیسی نام گرفت. در خاتمه رسالت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم را به عنوان رحمة للعالمین معرفی می‌کند. (تفسیر صفوة التفسیر)

ذکر انبیاء در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. که از جمله اسماء هیجده نفر آنها در (آیات 83 - 86 سوره انعام) می باشد. طوریکه می فرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن دُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (و این (نوع دلیل قطعی) حجت ماست که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم، هر که را بخواهیم به درجات بالا می‌بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. ﴿84﴾ و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش میدهیم، ﴿85﴾ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز هدایت نمودیم و همه از صالحان بودند. ﴿86﴾ و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم.)

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذالکفل و محمد علیهم الصلاة والسلام. بنابراین تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاة والسلام. اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه می فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ». (نساء 164). یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم. بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی 124000 یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند، اما این قول ثابت شده نیست.

ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی:

در مورد تعداد انبیاء ظاهرا بین علما اختلاف وجود دارد، قبل از همه باید گفت حدیثی که

اشاره به تعداد پیامبران به (124000) می کند حدیثی ضعیفی است.
 عن ابي ذر قال: قلت: يا رسول الله ، كم الأنبياء؟ قال: (مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً)،
 قلت: يا رسول الله ، ... «أبو حاتم ابن حبان (361) . که این حدیث را صحیح
 دانسته یعنی: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم ای رسول خدا انبیاء چند
 نفر هستند؟ فرمودند: صدو بیست و چهار هزار نبی...»

ولی حقیقت اینست که این حدیث ضعیف است زیرا در سند آن شخصی بنام ابراهیم بن
 هشام الغسانی موجود است که امام ذهبی رحمه الله در مورد وی می گوید: او متهم به
 دروغگویی است حتی ابوحاتم گفته: او کذاب است.

پس این حدیث مقبول نیست. البته احادیث دیگری نیز در همین تعداد نبی ذکر شده اند که
 همگی ضعیف هستند.

حدیثی دیگر موجود است که: عن أنس قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (بعث الله
 ثمانية آلاف نبي، أربعة آلاف إلى بني إسرائيل، وأربعة آلاف إلى سائر الناس). (مسند
 ابویعلی 160/7) از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فرمودند: خداوند هشتاد هزار نبی را فرستاده که از این میان چهل هزار نبی را در
 بین بنی اسرائیل مبعوث نموده و چهل هزار نبی دیگر را در بین سایر مردم (اقوام دیگر)
 مبعوث کرده اند.

این حدیث نیز ضعیف است، زیرا در سند آن حدیث شخصی بنام «زبدی» و همچنین
 استادش «رقاشی» موجود است که هر دو ضعیف (غیر ثقه) هستند.

به هر حال بعضی از علما تعداد انبیاء را صدو بیست و چهار هزار نفر می دانند که در
 این میان تعداد سیصد و پنجاه نفر آنها رسول بوده اند و برای اثبات ادعای خود به حدیث
 ابوذر (با چند لفظ مختلف) استناد کرده اند. (ولی در پایین نام بعضی از علما را ذکر می

کنیم که مخالف این رای هستند: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی
 409/7 ، امام احمد بن حنبل رحمه الله ، ابن عطیه رحمه الله در ذیل تفسیر 164 نساء،
 شیخ عبد العزیز بن باز ، شیخ عبد الرزاق عفیفی ، شیخ عبد الله بن غدیان ، شیخ عبد الله
 بن قعود. در «فتاوی اللجنة الدائمة» (3 / 256). اخذ شده از فتاوی اسلامیة (1 / 41)
 شیخ عبد الله بن جبرین.

فلسفه ذکر قصه های انبیاء:

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان وقصه های انبیاء جز این نیست که، مصلحان و
 دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابهی چراغی روشن استفاده کرده و در
 روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده اند
 بپیمایند و آن ها را در تمامی اعمال و کردار الگوی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این
 پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از ذکر داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه
 هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می کند. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ
 عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ» [یوسف: 101]. (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه ی
 اندیشمندان است.) طوری که در آیهی دیگری اشاره می کند که لازم است با تفکر و تدبر و
 حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره ی و داستان ایشان استفاده شود. «فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ
 يَتَفَكَّرُونَ» [الأعراف: 176]. (پس داستان رابازگو کن بلکه بیندیشند.) بخصوص بر
 کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف از دعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت

و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیاء دریابند چه رنج‌ها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش متحمل شده اند.

فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم:

با در نظر داشت اینکه معلومات دقیقی و مستندی در مورد فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم تذکر نه رفته است ولی با آنهم در برخی از کتب تاریخی مطالب متفاوتی در این زمینه به بیان گرفته شده است که از مجموعه آنها می توان اینطور نتیجه گیری بدست آورد:

فاصله حضرت آدم (ع) تا حضرت نوح (ع) بیش از 1200 سال، فاصله حضرت نوح (ع) تا حضرت ابراهیم (ع) حدود 2240 سال، فاصله حضرت ابراهیم (ع) تا حضرت موسی (ع) حدود 900 سال، فاصله حضرت موسی (ع) تا حضرت عیسی (ع) حدود 1900 سال و فاصله حضرت عیسی (ع) تا حضرت محمد (ص) حدود 620 سال بوده است.

ترجمه و تفسیر سوره الانبیاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

برای مردم (وقت) حساب‌شان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند. (۱)

قبل از همه باید گفت که: غفلت، (بی توجهی) زمانی خطرناک است که این غفلت بر اساس بی‌اعتنایی باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: برای انسان‌ها وقت حساب‌شان بر آنچه که در دنیا انجام داده اند نزدیک شده است اما با وجود نزدیکی حساب، کافران از آمادگی برای این روز غافلند؛ به تأسف آن‌ها در رویگردانی و سرگرمی تمام به سر می‌برند. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة کھاتین». «من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند.

«غفلت و اعراض»:

«غفلت»: به معنای بی توجهی نسبت به چیزی است.

و «اعراض» روی گرداندن با توجه از چیزی است، در اینجا سؤال در ذهن انسان خطور می‌کند که چرا این مفهوم (غفلت و اعراض) در کنار هم در یک آیه مبارکه مطرح گردیده است؟

در جواب باید گفت که: غفلت و بی توجهی دو گونه است: الف: غفلتی که شخص با هشدار بیدار می‌شود.

ب: غفلتی که مقدمه‌ی اعراض است، یعنی شخص غافل نمی‌خواهد بیدار شود. همچون کسی که خودش را به خواب زده که با صدا زدن نیز چشم خود را باز نمی‌کند.

ولی برای همچون انسان ها باید گفت که: محاسبه و حسابرسی انسانها قطعی است. زیرا در آیه مبارکه کلمه ؛ «اَقْتَرَبَ» (بکار گرفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه‌ی قطعی بودن این امر بزرگ را نشان می دهد).

غفلت عبارت است از این که پرده‌ای بر فکر و قلب انسان بیفتد که او از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره می‌فرماید: «برخی از انسان‌ها با آن که دل دارند ولی نمی‌فهمند، چشم دارند، اما بینایی ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی‌شنوند، آنها همان کسانی هستند که غافل اند. (اعراف، 179).

منظور از غفلت در این جا می‌تواند اعم از غفلت از الله، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، باشد. یا به تعبیر دیگر، غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می‌برد: «وَإِنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنَّا لَعَافُونَ»؛ (یونس، 92). بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافل‌اند.

اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.

قرآن عظیم الشان در (آیه 44 سوره شوری) می‌فرماید: «وَمَن يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلِيٍّ مِّن بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ»؛ کسی را که خدا گمراه کند ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت، و ظالمان را (روز قیامت) می‌بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می‌کنند، می‌گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد» بناً انسان همیشه باید توجهش به خداوند باشد و کارهایش را به او واگذار کند.

یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد:

انسان باید در حد توان خود، به یاد الله باشد چون شیطان در حال غفلت به انسان حمله می‌کند و اگر انسان به نام الله متذکر باشد، به دام شیطان نمی‌افتد، ذکر الله باعث تقویت روح معنویت در انسان ذاکر است.

خداوند متعال در (124 سوره طه) می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم».

بناً نابینایی در آخرت، یکی دیگر از عوامل روی‌گردانی از ذکر خداست به این دلیل که اینان در دنیا، چشم دلشان را به حقایق بسته بودند و خدا را فراموش کرده بودند، پروردگار نیز در قیامت آنها را مورد فراموشی قرار می‌دهد و بینایی آنها را می‌گیرد.

ذکر خدا را باید به خوبی بشناسیم و آنرا بطور دقیق درک نمایم، و بدانیم که اعراض از یاد الله انسان را به چه خسارات بزرگی مواجه می‌سازد. به یاد داشته باشید: کسیکه از ذکر و یا الله اعراض کند، از حیات قلب محروم می‌ماند.

نگاهی مؤخره مسئله حساب در روز قیامت:

حساب:

کلمه حساب در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشه «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و آمارگیری می‌کند. (معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311).

حساب در فهم شرعی:

حساب در فهم شرعی اینکه الله تعالی در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه می سازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده اند را به آنان بیان می نماید. (لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطیة، هراس، صفحه 209).

دلایل اثبات حساب:

دلایل اثبات حساب در قرآن عظیم الشان، سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع مسلمانان بشرح ذیل بیان یافته است.
قرآن عظیم الشان در (سوره العاشیة: آیات 25 - 26) می فرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» «همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این گونه دعا می کردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»
أم المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يُنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيُتَجَاوَزَ عَنْهُ»؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السنّة، شماره حدیث: 885؛ البانی در تخریج السنّة، ج 2، ص 429 می گوید که اسناد این روایت، صحیح است.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أم المؤمنین عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عَذِّبَ»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می شود.»

أم المؤمنین عایشه (رض) می گوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمی فرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: 8]؛ «به زودی با حسابی آسان، محاسبه می شود.» وی در ادامه می آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ» «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما کسی که در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک می گردد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2876).

حسابرسی مقتضای حکمت است:

الله متعال کتاب های آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابراین اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

طوری که الله متعال در (سوره الأعراف: 6-7) می فرماید: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۖ فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعَلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ» [الأعراف: 6-7] «قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] می پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می کنیم و ما هرگز غایب نبوده ایم.»

شیوه و کیفیت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در قیامت را روشن ساخته‌اند. به طور خلاصه باید گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش ننگه می‌دارد و از آنان به سبب گناهایی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد. حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه می‌گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می‌شود. (رساله القيامة الکبری، صفحه 193).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مواخذه و مجازات بوده و متولی آن، بخشنده‌ترین بخشندگان، مهربان‌ترین مهربانان و فرمانرواترین فرمانروایان است. (رساله القيامة الکبری، ص 193).

قوانینی که بندگان بر اساس آن‌ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله - تمامی بندگان را عذاب نماید، باز هم بر آنان ستمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که خواهد، می‌تواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعال آنان را عادلانه و بر اساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار می‌دهد. الله متعال در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی بر اساس آن‌ها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است.

برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ستمی است؛
- هیچ‌کس به سبب جرم و گناه شخص دیگری، مورد مواخذه قرار نمی‌گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمل نمی‌کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده‌اند؛
- چندین برابر شدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان. (بنقل از رساله القيامة الکبری، صفحه 193).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم محاسبه می‌شوند مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثنا نمودند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر ج فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ»؛ «تمامی امت‌ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند: «فَنظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قَدْ آمَهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُوبُونَ وَلَا يَسْتَرْفُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیهم السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در پیشروی شان هستند، هیچ‌گونه حساب و عذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: چون آنان از

داغ کردن پرهیز می کردند، درخواست رقیه نمی نمودند، فال بد نمی زدند و بر پروردگارشان توکل می کردند.»

عگاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عگاشه را از آنان قرار بده.» سپس مرد دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ»؛ «عگاشه در این کار از تو سبقت گرفت.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 220.)

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) می گوید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار می دهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهایی که انجام داده، اعتراف و اقرار می گیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است. اما کافران همچون کسی که نیکی ها و بدی هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمالشان شمارش می شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات می شوند.» (مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146.)

اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد:

پیش از سایر امت ها، به حساب امت محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته می شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمُقْضَى بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ»؛ «ما آخرین امت [در دنیا] و نخستین امت در روز قیامتیم که پیش از سایر مردم، به حساب ما رسیدگی می شود.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 876؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 855 و 856.)

همچنین از ابن عباس (رض) به صورت مرفوع چنین روایت شده است: «نَحْنُ آخِرُ الْأُمَّمِ وَأَوَّلُ مَنْ يُحَاسَبُ»؛ «ما [در دنیا] آخرین امت و [در آخرت] نخستین امت هستیم که مورد محاسبه قرار می گیرد.» (مسند احمد، ج 1، ص 282 و ج 2، صص 274، 342؛ ابن ماجه، شماره حدیث: 4290؛ بوسیری در الزوائد، ج 3، ص 317 می گوید: «اسناد این روایت، صحیح بوده و رجالش ثقه و مورد اعتمادند.»

اولین عملی که از بنده پرسیده می شود:

اولین عمل مورد سؤال، نماز است که اگر صحیح باشد، سایر اعمال قبول می شود و در غیر این صورت، سایر اعمال باطل و غیر قابل قبول است، و از پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مطلبی نقل شده است. (سنن ترمذی، شماره حدیث: 413؛ ابن ماجه، شماره حدیث: 1426؛ آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع، شماره حدیث: 2020 صحیح دانسته است.)

واقعیت امر اینست که؛ نماز برترین عبادت و اساس و بنیاد عبودیت است. عملی که انجام آن به طور موکد مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ستون دین مقدس اسلام معرفی داشته است. «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ.» یعنی نماز ستون (خیمه) دین است. ایستادگی و بقای هر خیمه ای به وجود ستون آن است و هر مقدار که ستون مستحکم تر باشد بقای خیمه تضمین بیشتری می یابد.

در اهمیت نماز همین بس که این تکلیف شیرین و پر معنای الهی اولاً در هیچ حالی ترك نمی شود، و ثانیاً انجامش در شبانه روز به صورت پنج وقت بر بندگان خدا واجب است، تکلیفی که مشابه ندارد و همواره در شبانه روز صورت می گیرد. به همین خاطر است که نماز حتی اگر در مجموعه ای از تکالیف هم قرار گیرد، باز هم به عنوان اولین تکلیف مورد سوال قرار می گیرد.

اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود:

اولین کار فیصله شده در میان مردم، مسأله خون هاست، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ» «در روز قیامت، نخستین عملی که در میان مردم حکم فیصله می شود، موضوع خون هاست.» متفق علیه. (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6864؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 1678).

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

هیچ پند (و هدایت) جدیدی از نزد پروردگارشان به آنها نمی رسد، مگر اینکه بازی کنان آن را می شنوند. (۲)

عالم جلیل القدر حسن در این مورد می فرماید: هر اندازه برای آنان یادآوری تجدید شود، آنها به نادانی خود ادامه می دهند و در آن فرو می روند. (تفسیر قرطبی ۱/۲۶۸).

باید یادآور شد که در ایه مبارکه درس بزرگی نهفته است و آن اینکه: صرفاً گوش دادن و فهمیدن یک حکم الهی کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل به آن لازم و واجب می باشد.

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّخِرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ ﴿٣﴾

در حالی که قلوب شان (به دنیا) مشغول است و آنان که ظلم کرده بودند در پنهان به نجوی و راز گویی پرداختند و گفتند که آیا این (شخص) انسانی مانند شما نیست، آیا به سوی جادو می روید؟ حال آنکه شما (حقیقت را) می بینید. (۳)

واقعیت امر اینست که: زندگی به دور از وحی و یاد الهی، بازیچه ای بیش نیست.

سرگرمی و مشغولیت بیش از حد به مسائل بی ارزش دنیوی انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب آخرت و قیامت غافل می سازد. واقعیت امر همین است، تا زمانیکه قلب از یاد الله متعال غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی گیرد.

در ایه مبارکه بیان یافت که: قلوب کافران از قرآن غافل، به باطل مشغول و از هوی پُر است چنانکه کافران قریش گردهم آمده و در میان خود پنهانی چنین نجوا کردند:

محمد صلی الله علیه وسلم که مدعی پیامبری است، شخصی مانند شما نیست که مانند شما خوراک می خورد و به بازار می رود؟ آنان می خواستند با مطرح ساختن این موضوعات و سوالات مردم را از پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم و ایمان به وی باز دارند.

سپس ادعا کردند که قرآن همراه وی نیز سحر است و افزودند: چگونه دیده و دانسته به سحر ایمان آورده و در حالی که او نیز بشری مانند شماست از وی پیروی می کنید؟

دیده می شود که در طول تاریخ: مخالفان انبیا، در پنهان دست به توطئه می زنند، و در قدم اول معجزات پیامبران را سحر و جادو می نامند. و می خواهند با نشر همچو تبلیغات سو

ذهن مردم را در برابر رسول الله و معجزه علمی اش یعنی قران عظیم الشان مشکوک بسازند .

مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد : منظور آنان این بود که آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، سحر است و بس؛ چون آنان معتقد بودند که پیامبر باید جز از فرشتگان باشد ، و در ضمن می گفتند : تمام آنچه محمد صلی الله علیه و سلم از خوارق آورده است، سحر است و مقصود آنان از سحر قرآن بود. (آلوسی ۹/۱۷).

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

(اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست. (۴)

بادر نظر داشت اینکه دشمنان دین ، مصروف توطئه، نجوا و مخفی کاری می باشد «وَأَسْرُوا النَّجْوَى»، اما الله متعال همه از همه توطئه شان آگاه است ، و از همه نجواهای شان که پنهان می دارند؛ او شنوای سخنان شان و دانای کارهای شان است. و این بیان برای آنان تهدید و وعید و هشدار است سخت برای کافران.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ ﴿٥﴾

[مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را از پیش خود ساخته است ، [نه] بلکه او شاعر [خیال پردازی] است، (اگر پیغمبر در دعوی خود راست باشد) باید برای ما معجزه ای بیاورد مانند معجزه هایی که پیامبران گذشته را [با آنها] فرستادند. (۵)

أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد. احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود . چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خوابهای آشفته است. در التسهیل آمده است: این اقوال را از آنان نقل کرده است تا آشفتگی وضع آنان و بطلان گفته های آنان را نمایان سازد، پس معلوم می شود که آنها متحیرند و بر چیزی مستقر نیستند و حقیقتی را در اختیار ندارند. (التسهیل ۲۳/۳).

دیده می شود که ؛ کفار از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم معجزاتی همچون معجزات موسی و عیسی می خواستند، ولی هدفشان در این کار صرف بهانه جویی بود. زیرا انتخاب نوع معجزه وابسته به حکمت الهی است نه هوسهای مردم. بطور مثال ان طور نیست که هر چیزی را که مردم مطرح کند و پیامبر مجبور به اجرا معجزه شود. طوری که در آیه مبارکه می فرماید: «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ» پس محمد معجزه ی خارق العاده و دال بر صدق خود را بیاورد و ارائه دهد، که پیشینیان به آن مبعوث شده اند. یعنی: همان گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی علیه السلام و شتر برای صالح علیه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم نیز باید معجزه های از همین نوع را برای ما بیاورد.

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: دشمن صرف به وارد کردن يك تهمت قانعت شان حاصل نمی‌شود. بلکه همیشه می‌گویند: «بَلْ ... بَلْ ... بَلْ ...» «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» تهاجم تبلیغاتی و اتهامات پی در پی دشمن، ناشی از شیوه‌های اصلی کار دشمن است. ولی با همه‌ی تهمت‌هایی که دشمن وارد می‌کند دیده می‌شود که آنان از درون دچار تردید است.

پروردگار با عظمت در جواب شان می‌فرماید:

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

تمام آبادیهائی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می‌آورند؟! (۶) سنت الهی همین است که هر کجا کفر و لجابت باشد قهر الهی خواهد بارید «مَا آمَنَتْ ... أَهْلَكْنَاهَا» (ایمان و عقیده سبب و موجب حفظ و بقای جوامع بشری است.) بناً باید با دیده‌ی عبرت به تاریخ نظر به اندازیم.

مفسر مشهور جهان اسلام ابوحنیان در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: این استفهام انکاری است و آن رابعید می‌داند؛ یعنی اینان از مشرکینی که از پیامبران خود دلایل می‌طلبیدند، نافرمان‌تر و گردنکش‌ترند، پس اگر خواسته‌هایشان را برآورده کنیم از آنان گمراه‌تر می‌شوند و مستحق عذاب و نابودی می‌گردند. اما خدا چون می‌داند که از نسل آنها افرادی با ایمان پیدا می‌شوند، حکم به بقای آنان کرده است. (البحر ۶/۲۹۸).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی، مفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد.

در این آیه مبارکه نیز خداوند متعال می‌فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد- برآورده می‌کنیم؟

«پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن‌که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد- ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این‌که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

شان نزول آیه 6:

714 - ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اهالی مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر سخنان حق است و از گرایش ما به اسلام خرسند می‌شوی کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن، جبرئیل امین خدمت پیامبر آمد و گفت: اگر دوست داشته باشی آنچه قوم تو از تو درخواست کرده اند واقع می‌شود، اما اگر خواست آن‌ها برآورده شد و باز هم ایمان نیاوردند به آنان مهلت داده نمی‌شود. اگر خواسته باشی در برابر آن‌ها

با تائی و آهستگی کار کن. آیه: « مَا آمَنْتُ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (6) » نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الی 10) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعده ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

و ما پیش از تو کسی را به رسالت نفرستادیم جز مردانی (پاک) را که به آنها (هم مانند تو) وحی می فرستادیم؛ شما اگر خود نمی دانید بروید و از اهل ذکر (و دانشمندان امت) سؤال کنید. (۷)

«رِجَالًا»: مردان. مراد این است که پیغمبران همه انسان بوده و از میان مردان برگزیده شده اند؛ نه زنان.

«الذِّكْر»: مراد کتاب های آسمانی پیشین است (ملاحظه شود: انبیاء: 105).

«أَهْلَ الذِّكْرِ»: آشنایان و آگاهان به کتاب های آسمانی پیشین. («ترجمه معانی قرآن».

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پس ای کافران مکه! اگر این حقیقت را نمی دانید و منکر آن هستید، از دانشمندان آگاه به تورات و انجیل (از علمای اهل کتاب؛ یهود و نصاری) بپرسید که پیامبرانی که نزد آنها آمدند انسان بودند یا فرشته؟

در ضمن قابل یاد آوری است که: تنها اهل عالم بودن کافی نیست، بلکه اهل ذکر بودن با ارزش تر است. هستند بسیاری از اشخاصی که: دانشمند هستند ولی متأسفانه از الله غافل می باشند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، کفار می گفتند: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ؟» آیا این شخص، جز بشری مثل شماست؟ در این آیه خداوند می فرماید: نه تنها این پیامبر صلی الله علیه وسلم بلکه تمام انبیای پیشین نیز انسان هایی بودند که به آنان وحی می شده است. بشر بودن با پیامبری منافاتی ندارد.

دلیل این که خدای متعال در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم با هم همدستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند. از جانب دیگر در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش سؤال به عمل آید. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده اند. «تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

و ما پیغمبران را (چون فرشته) بدون بدن دنیوی قرار ندادیم تا به غذا و طعام محتاج نباشند و در دنیا هم همیشه زنده نمانندند. (۸)

«جَسَدًا»: مراد کالبد و جسم است که مانند فرشتگان به غذا نیازمند نباشد.

طوری که خداوند متعال در رد سخنان مشرکان را این گونه دنبال می‌کند: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» پیامبران را مانند فرشتگان اجساد بدون خوراک و نوشیدن قرار نداده‌ایم، بلکه آنها مانند سایر انسان‌ها می‌خورند و می‌نوشند و می‌خوابند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیا علیهم السلام نیز از آن بی‌نیاز نیستند.

در ضمن باید گفت که: انبیا در بعد مادی و نیازهای انسانی هیچ فرقی با سایر انسانها ندارند. انتظار فرشته بودن انبیا و مصلحین و مربیان، توقعی نابجاست. ترك غذا و همسر، خواست خدا و ادیان الهی نیست. «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» در دنیا زندگی جاودانه و بدون مرگ نداشتند. همان طوری که الله متعال برای پیامبران در دنیا جاودانگی مقدر نکرده است بلکه آن‌ها نیز می‌میرند چنان‌که سایر افراد بشر می‌میرند. بناً پدیده مرگ فراگیر است، حتی پیامبران هم ابدی نیستند. و از آن خلاصی ندارند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

سپس به وعده ای که به آنان داده بودیم [که شکست برای دشمنان لجوج و پیروزی برای آنان است] وفا کردیم، و آنان و هر که را می‌خواستیم، نجات دادیم و متجاوزان [از حدود حق] را هلاک کردیم. (۹)

وعده پیروزی را که الله متعال به انبیا داده، حتمی است:

این آیه مبارکه در مقام تسلیت و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است، که ما به وعده‌های خود در مورد نجات مؤمنان وفا می‌کنیم. یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران علیه السلام در مورد نجات دادنتان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگان‌شان داده بودیم، محقق گردانیدیم. وعده‌ی خداوند متعال به انبیا نجات آنان و هلاکت مخالفان آنهاست، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» و تکذیب‌کنندگان پیامبر و تجاوزگران از حدود و گمراهی را نابود کردیم. یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان. و بدین ترتیب مردم مکه را می‌ترساند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟ (۱۰)

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفوأة التفسیر می‌نویسد: لام در «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» برای قسم است. یعنی قسم به خداوند متعال ای جماعت عرب! کتابی بزرگ و پرافتخار و بی‌نظیر را بر شما نازل کرده‌ایم و در آن شرف و عزت شما مقرر است؛ زیرا به زبان خود شما نازل گردیده است.

ای مسلمانان! این قرآن را که در آن عزت، شرف و رستگاری دنیا و آخرت شماست بر شما نازل کرد اما مشروط به اینکه در آن اندیشیده و به هدایات و دساتیر آن عمل نمایید. «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس چرا در این فضل بزرگ تعقل و اندیشه نمی‌کنید؟! خواننده محترم!

- یکی از اهداف نزول کتب آسمانی، تذکر و کرامت بخشیدن به انسان و مقام انسانیت است. تاریخ گذشته‌ی انسان و سرنوشت و آینده‌ی او در قرآن عظیم الشأن ترسیم یافته است. اگر انسان‌ها دقیقاً ببیندیشند، حتماً دست نیاز به سوی وحی و کتاب آسمانی دراز خواهند کرد.

شهید سید محمد قطب (رح) در تفسیر «فی ظلال القرآن» می نویسد: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟! و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری ای دارد؟».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (11 الی 20) موضوع هشدار و یاد آوری به بحث گرفته می شود.

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ظالم بودند، در هم شکستیم، (هلاک کردیم) و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. (۱۱)

«قَصَمْنَا»: در هم شکسته‌ایم. مراد هلاک کردن و نابود ساختن است.

واقعیت امر همین است که: هلاکت بدنبال ظلم، يك سنت الهی است. دیده شده است که در طول تاریخ انسان‌ها خود، سرنوشت خویش را رقم می‌زنند. بناً خداوند متعال بسیاری از شهرها را که ساکنانش با کفر بر خویشتن ستمکار بودند، هلاک گردانید و در هم شکست و پس از آن‌ها قومی دیگر آفرید که جانشین پیشینیان خویش گشتند. که از جمله میتوان طوفان حضرت نوح علیه السلام، تندباد قوم عاد، صیحه و زلزله قوم ثمود، بارش سجیل بر سر قوم لوط و سایر مثال‌های که در قرآن عظیم الشان واحادیث نبوی و تاریخ اسلامی از آن روایت به عمل آمده است.

یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن‌ها درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم. و نباید فراموش کنیم که: اگر ظلم به صورت يك سیره و روش در آید، قهر الهی را در پی خواهد داشت. «كَانَتْ ظَالِمَةً» لکن اگر ظلمی مداوم نباشد و انسان با متوجه شدن آن توبه کند آن قهر را به دنبال خواهد داشت.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند! (۱۲)

ولی نباید فراموش کرد که: از قهر الهی نمی‌توان فرار کرد:

عذابی که بر جوامع ظالم و ستمگر نازل می‌شود تدریجی است. «فَلَمَّا أَحَسُّوا» (احساس در مورد دیدن آثار قهر است که به تدریج پیدا می‌شود).

پس وقتی کفار که با چشم خود عذاب ما را مشاهده کردند و از نزول آن یقین حاصل نمودند، در آن هنگام منازل خویش را ترک و به سرعت پا به فرار گذاشتند.

باید متذکر شد که: هیچ کس را در مقابل قهر خداوند، تاب مقاومت نیست. «يَرْكُضُونَ» (مغرورها نیز بهنگام خطر، صحنه را خالی کرده و می‌گریزند).

معنی رکض: همانا فرار و گریز و انهزام است.

مفسر ابو حیان گفته است: وقتی که مقدمه‌ی عذاب را دریافتند، بر چهارپایان خود سوار شده و شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (تفسیر البحر ۳۰۲/۶).

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

[از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] نگریزید و به‌سوی ناز و نعمتی که در آن متنعم بودید، باز گردید، شاید که از شما (چیزی) پرسیده شود. (۱۳)

از قهر الهی نمی‌توان فرار کرد:

«لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» ملائک با ریشخند و به شیوه تمسخر و استهزاء، به آنان ندا داده می‌گویند: از نزول عذاب فرار نکنید، به میان نعمت و شادی و رفاه زندگی که سبب سرکشی و کفرتان بود برگردید.

« وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ » برگردید به سوی دنیای‌تان و سرگمی‌ها و سرمستی‌های‌تان و قصرهای آراسته و کاخ‌های مجلل‌تان؛ باشد که موردپرسش قرار گیرید که چرا گریختید و چه چیز شما را سراسیمه ساخت؟

نباید انسان به کامیابی موقتی مغرور شود زیرا در بسیاری از اوقات کامیابی‌ها موقتی می‌تواند زمینه‌ساز ظلم و طغیان باشد.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

[با دیدن عذاب فریاد برداشتند و] گفتند: ای وای بر ما، واقعا که ما ظالم بودیم. (۱۴)

پایان ظلم، پشیمانی است:

مطمین باشید روزی آمدنی است که در نهایت، وجدان‌های خفته، از خواب غفلت بیدار و منکران حقیقت، بر آن اقرار خواهند کرد. کفار گرفتار در سرپنجه عذاب گفتند: وای به حالمان! نابود شدیم، ای مرگ بر ما! به راستی ما، با کفر و ناسپاسی و غفلت از یاد حق بر خویشتن ستمگر بودیم.

به تأسف باید گفت، آنان به گناه خویش زمانی معترف شدند که؛ کار از کار گذشته بود وای پشیمانی، سود و فایده‌ای به حال‌شان نداشت. حقیقت همین است که؛ ظلم مستمر، عذاب الهی را در پی دارد.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿١٥﴾

پس همواره سخنشان همین بود تا اینکه آنان را مانند کشت درو شده، بی‌حرکت و خاموش شده گردانیدیم. (۱۵)

«فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» پس پیوسته عادت‌شان همین بود که علیه خود دعای نابودی نموده و به کفر خویش اعتراف کنند. «حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» آنکه سرانجام خداوند متعال آنان را به وسیله عذاب مانند کشتی درو شده با مرگ خاموش و بی‌جان گردانید. پس ای کافران! از اینکه بر شما نیز همان آید که بر آنان آمد، حذر کنید و دست بردارید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است، برای بازی و شوخی (بیهوده) نیافریده‌ایم. (۱۶)

بلکه خلقت زمین و آسمان و ما فیها آن، را دلیل بر قدرت و یگانگی خود قرار داده‌ایم تا انسان‌ها پند و عبرت بگیرد و با مشاهده‌ی خلق بر وجود خالق مدبّر و آگاه استدلال کند.

هستی هدفدار است:

خداوند متعال آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و بازیچه نیافرید، بلکه برای حکمتی عظیم خلق کرد است.

از آنجمله، در آیه 12 سوره‌ی طلاق، هدف را ایمان انسان‌ها دانسته می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (الله ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از

زمین نیز همانند آن را (آفرید)، فرمان الهی میان آنها نازل می‌شود تا بدانید که الله بر هر کاری قادر است و علم او همه چیز را احاطه کرده است. (البته تحقق این هدف با تفکر در هستی و درس گرفتن و اقرار بر آنست.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

به فرض محال اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم حتماً آن را از نزد خود انتخاب می‌کردیم. (۱۷)

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی‌که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می‌باشد. (تفسیر انوار القرآن «عبدالرؤف مخلص هروی)

پس معنی این است: اگر خدا می‌خواست بازی و سرگرمی اختیار کند قطعاً آن را از نزد خود اختیار می‌کرد نه از نزد خلق. یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می‌گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما. ابن عباس گفته است: بدین ترتیب به رد گفته‌ی اشخاصی پرداخته است که می‌گفتند: خدا اولاد انتخاب کرده است. یعنی: اگر می‌خواستیم چیزی برای سرگرمی اتخاذ کنیم، از قبیل زن و فرزند، «لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا» آن را از حوریان بهشتی و یا فرشتگان بر می‌گرفتیم که در نزد ما قرار دارند.

«إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر می‌خواستیم چنان عملی انجام دهیم، آن را از آنچه که در اختیار ما قرار دارد و شایسته‌ی مقام والای ما می‌باشد، اتخاذ می‌کردیم، اما چون با حکمت ما منافات دارد آن را انجام ندادیم.

مجاهد در تفسیر «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» می‌فرماید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

نه، بلکه [شان ما این است که] با حق بر باطل می‌کوبیم تا آن را درهم شکند [و از هم بپاشد] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می‌کنید. (۱۸)

کلمه «نقذف» به معنای پرتاب از راه دور و با سرعت و قدرت است و کلمه «دمغ» نیز به ضربه‌ای گفته می‌شود که به سر می‌خورد و تا مغز اثر می‌گذارد. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» بلکه خداوند حق را به باطل تصادم داده و بدین‌گونه حق باطل را از میان می‌برد و آن را محو و نابود می‌سازد. پیروزی حق، اراده و خواست خداوند متعال و جلوه‌ای از هدفداری نظام آفرینش است. واضح است که برخورد حق با باطل باید تهاجمی باشد نه تدافعی.

اصل دمغ: شکستن و شگافتن سر است طوری‌که یادآور شدیم، تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاورها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند.

حقّ بر باطل پیروز است باطل رفتنی است:

« فَأِذَا هُوَ زَاهِقٌ » به ناگاه باطل مضمحل و متلاشی می‌گردد زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است. توجه باید داشت که: در مبارزه علیه باطل باید سرعت، قدرت و هدف گیری درست مراعات شود.

« وَ لَكُمْ أَلْوِيلٌ مِّمَّا تَصِفُونَ » وای بر کسانی که آفرینش را بازیچه می‌دانند. ای گروه کفار! به علت توصیف بد و نادرست از خدای یگانه قهار، از قبیل داشتن زن و فرزند توصیف می‌نمایید، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

و هر که در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و کسانی که [از فرشتگان] در محضر اویند از بندگیش تکبر نمی‌ورزند و خسته و درمانده نمی‌شوند. (۱۹)

«مَنْ عِنْدَهُ»: کسانی که در پیشگاه الله تعالی اند و هدف فرشتگان مقرب است که همچون صاحبان مکانت و منزلت در نزد شاهانند. مراد از پیشگاه خدا هم، محضر قرب معنوی است. «لَا يَسْتَحْسِرُونَ»: خسته و درمانده نمی‌شوند (ملک آیه 4). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند تنها از آن الله می‌باشند یعنی مالکیت جمیع مخلوقات از آن الله متعال می‌باشد زیرا ذات پروردگار آفریننده تدبیرگر فقط اوست پس چگونه می‌توان عبد و مخلوق را شریک او قرار داد؟ «وَلَهُ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ» و فرشتگانی که نزد او مقرب‌اند هرگز از پرستش تکبر نورزیده، از خضوع برایش بزرگ منشی نکرده، نه از عبادت دل‌تنگ و خسته می‌شوند و نه از آن دست برمی‌دارند.

یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمردند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه؛

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

شب و روز تسبیح می‌گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهند. (۲۰)
«لَا يَفْتُرُونَ»: سست، دلگیر و خسته نه می‌شوند. و شب و روز، بی‌آنکه سستی ورزند تسبیح می‌گویند. یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، و شب و روز را در نماز و ذکر خدا سپری کرده و ضعف و سستی و کوتاهی از خود بروز نمی‌دهند.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (21 الی 33) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات

وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می آید.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ﴿٢١﴾

آیا برای خود خدایانی از (موجودات) زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می کنند. (۲۱)

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی می نویسد: بعد از این که دلایل یگانگی خود را ذکر کرد و بیان نمود که تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین به سر می برند، به او تعلق دارند و فرشتگان مقرب مدام در خدمت و اطاعت او هستند، به توبیخ و ذم مشرکین پرداخت و آنها را سفیه و نادان معرفی کرد.

« أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ » حرف «ام» منقطع و به معنی بل می باشد و همزه ی آن برای تعجب و انکار آمده است. پس معنی آن چنین است: آیا آن مشرکان برای خود در زمین خدایانی برگرفته اند که توانایی زنده کردن مردگان را دارند؟ نه، هرگز بلکه آنها خدایانی کر و کور برگرفته اند که فاقد قدرتند و توانایی انجام دادن هیچ چیز را ندارند، پس در حقیقت خدا نیستند؛ زیرا از جمله صفات خدا توانایی زنده کردن و مرگ دادن است. (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ صابونی)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

اگر در آن دو (آسمانها و زمین) غیر از الله معبودهای وجود داشت، حتما آسمانها و زمین هردو تباه می شد، پس پاک و منزّه است الله پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند. (۲۲)

قبل از همه باید گفته شود که: تعدّد پروردگار، امری محال است، غیر ممکن و دور از تعقل. «لَوْ كَانَ» (کلمه «لَوْ» در جایی استعمال می گردد که انجام شدنی نباشد.) خدای آسمانها و زمین یکی است. «فیهما» بر خلاف مشرکین که برای هر کدام از آسمانها و زمین، ربّی قائل بودند، قرآن پروردگار همه را یکی می داند. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف، 84).

« لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا » یعنی اگر در عالم وجود غیر از خدا، خدایانی موجود باشند، نظام عالم به هم می خورد؛ زیرا در چنان صورتی در بین خدایان در زمینه ی خلق و ایجاد و اداره کردن اختلاف و کشمکش پیدا می شد. مفسران گفته اند: این آیه بیانگر «تمانع» است که اصولیان آن را آورده اند: به این معنی اگر دو خدا را فرض کنیم که یکی از آن دو چیزی اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد، در این صورت یا قصد هر دو عملی می شود که این در واقع اجتماع دو نقیض و محال است. و یا منظور یکی عملی می شود و قصد دیگری نادیده گرفته می شود، و در این صورت آن که قصدش عملی شده است، خدا می باشد و دومی ناتوان است و صلاحیت خدا بودن را ندارد.

بصورت کل گفته می توایم: تعدّد در مدیریت، مایه ی از هم پاشیدگی و فساد است. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» پاک و منزّه است الله با عظمت از اینکه با وی خدایان دیگری وجود داشته باشد؛ والا و متعالی است پروردگار عرش عظیم از دروغ و افتراپی که دشمنان کافر او را بدان وصف می کنند. و از آنچه نادانان و مشرکان در وصفش می آورند، از قبیل زن و فرزند، دور و منزّه است.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾

خدا از آنچه انجام می دهد، بازسؤال نمی شود و آنان [در برابر خدا] بازخواست خواهند شد. (۲۳)

زیرا ذات پروردگار مالک همه چیز است و مالک به میل خود در ملکش تصرف می کند. و چون حکیم و آگاه است پس تمام اعمالش بر اساس حکمت جاری است. اما آنها در مورد اعمالشان مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند؛ چون آنها بندگان خدا می باشند. مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می شوند» از آنچه می کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است. «تفسیر انوار القرآن».

انسان ها در قبال کارهای شان مسئول و متعهدند:

سؤال و مواخذه، بهترین نشانه بر مسئولیت و مهم ترین علامت بر آزادی و اختیار انسان هاست. مسئولیت پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام می دهد، بارها در قرآن مطرح شده است، از جمله: «فَو رَبِّكَ لَأَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «حجر، 92.» به پروردگارت سوگند که از همه ی مردم سؤال خواهیم کرد. و یا در جایی دیگر می خوانیم: «وَوَقُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» «صافات، 24» آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند. به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

آیا آنها جز خدا معبودانی را به پرستش گرفته اند؟ بگو دلیل تانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی دانند و به این دلیل از آن رویگردانند. (۲۴)

هر کس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدد می افتد.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» ای محمد! به مشرکین بگو: بیایید بر راستی و درستی ادعای خود در مورد خداوندی این بتان، دلیل و برهان استواری ارائه دهند. «هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» زیرا در این قرآنی که بر من نازل شده است و نیز کتاب هایی که قبل از من نازل شده اند از قبیل تورات و انجیل، حاوی مطالبی نیستند که مقتضی شریک آوردن برای خدا باشد. پس این گفته در کدام کتاب آمده است؟ در قرآن یا در دیگر کتب نازل شده بر پیامبران؟!!

بنابر این وجود خدایان مزعوم شما نه بر عقل مبتنی است و نه بر نقل. بلکه کتاب های پیشین که از جانب خدا نازل شده اند عموماً بر منزه بودن خدا از داشتن شریک و همتا شهادت و گواهی می دهد.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید. (۲۵)

بعد از این که خدای متعال احوال مشرکین را بیان کرد و بر یگانگی خود و باطل بودن خدایان دلیل و برهان اقامه کرد، در اینجا یادآور شده است که اساس و بنیاد دعوت تمام پیامبران پیرامون توحید و یگانگی الله واحد دور می‌زند.

زیرتوحید در رأس برنامه همه‌ی انبیای الهی قرار داشت. طوریکه می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» مگر این که به او وحی کرده‌ایم که جز الله معبودی به حق نیست. «فَاعْبُدُونِ» ای بندگان! پس در حالی که دین را برای وی خالص گردانیده اید فقط او را پرستید.

بنابراین، طوریکه در فوق یادآور شدیم، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و بالعکس مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت دلیل و برهانی را نمی‌توانند ارائه نمایند.

وظایف پیغمبران چیست؟

از وظایف عمده و اساسی پیامبران همانا دعوت مردم به عبادت خداوند واحد قهار، و این (در حقیقت) وظیفه اساسی آن‌ها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه غیر) جلوه می‌کند خداوند متعال طوریکه در (آیه 25 الانبیاء:) فرمود: «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

همچنان در (آیه 36 سوره النحل) آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ۝ ۳۶» (ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید خداوند گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است.)

تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر:

وظیفه و رسالت دیگری که در برابر انبیا وجود دارد، همانا تبلیغ اوامر و دستورات خداوند متعال است، و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن اوامر و نواهی) از او دریافت دارند.

لذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس پیغمبران بزرگوار و وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از آن‌ها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند

قرآن عظیم الشان در رابطه با آنان می‌فرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ۝ ۳۹» [الأحزاب: 39]. (کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به همین بس که خدا حسابگر باشد).

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم و سید پیغمبران حضرت محمدص می‌فرماید: «يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ ۶۷» [المائدة: 67]. (ای فرستاده‌ی هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید)

- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم):

این وظیفه مأموریت تمامی پیغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسیعلیه السلام می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ ۵» [ابراهیم: 5]. موسی را همراه با آیات خود فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی‌ها بیرون بیاورد به سوی خود و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاورد که خدا بر سر گذشتگان آورده است بی گمان در این کار برای هر شکیبای سپاسگزار دلایل بزرگی است.

چنانکه در رابطه با شأن خاتم پیغمبران می‌فرماید: «يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ ۴۵ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ - وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۝ ۴۶» [الأحزاب: 45-46]. (ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم‌دهنده فرستادیم و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان).

- پیغمبر باید سرمشق و نمونه نیکو باشد:

تمامی پیغمبران علیهم السلام الگو و سرمشق و اسوه‌ی صالح برای بشریت بوده‌اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعیت از ایشان و حرکت کردن بر راه‌های روشن آن‌ها، نموده است و آن‌ها را به عنوان نمونه‌های کمال و نشانه‌های فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترین و کاملترین انسان‌ها، و از نقطه نظر رفتار و سلوک پاکیزه‌ترین آن‌ها بوده و دارای رتبه و مرتبت برتر از منزلت تمامی انسان‌ها بوده‌اند. خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۝ ۲۱» [الأحزاب: 21]. (سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند).

- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.

خداوند متعال می‌فرماید: «يُمَعِّشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءآيَاتِي وَيُذَرُّونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ۝ ۱۳۰ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفُلُونَ ۝ ۱۳۱» [الأنعام: 130-131]. (ای جنیان و انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی

شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم زندگی جهان، آنان را گول زد و علیه خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند، به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردان شهرها و آبادی‌ها را به سبب ستم‌هایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجا غافل و بی‌خبر باشند.)

- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی:

خداوند پیغمبران را برای این منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از این زندگی رو به زوالی برگردانده آنرا متوجه زندگی جاویدان اخروی گردانند، زیرا چنانکه خداوند فرموده زندگی جاویدان در آنجا است. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٦٤» [العنكبوت: 64]. (زندگی این دنیا جز لهو و لعبی نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.) و فرموده: «أَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» [الحديد: 20].

- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند:

چنانکه خداوند متعال فرموده: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» [النساء: 165]. (ما پیغمبران را فرستادیم تا مزده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان (برای خود از فرشته‌ها) فرزند گرفته است! او پاک و منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند. (۲۶) «وَلَدًا»: فرزندان. هدف از آن فرشتگان است (نحل آیه 57). کلمه «وَلَدًا»: برای مفرد و مؤنثی و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود (سوره: بقره آیه 116).

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مشرکان گفته‌اند: خدای رحمان از میان فرشتگان فرزند برگرفته است.

مفسران گفته‌اند: گویندگان این گفته طایفه‌ای از خزاعه بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند.

«سُبْحَانَهُ» منزّه و متعالی است خدای سبحان از این پندار به برتری و تنزیهی بزرگ. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» اطلاق کلمه «مُكْرَمُونَ» بر فرشتگان از این جهت است که آنان اولاً بندگان خدا هستند و ثانیاً این بندگی همراه با اخلاص است.

بنابراین فرشتگان بندگان الله هستند نه چیزی دیگر، ایشان به الله احترام و منزلتی والا و مرتبه و مقام عالی دارند. و در اطاعت و عبادت و فروتنی به بالاترین مقام رسیده‌اند. و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

فرشتگان، مأموران الهی‌اند که تنها به فرمان او عمل می‌کنند و هیچگاه بر او امر او پیشی نمی‌گیرند.

ملایکه :

کلمه «ملائکه» در اصل از «أَلَك» به معنای فرستاد، گرفته شده و «أَلُوك» یعنی

رسالت و فرستادن. بنابراین «مَلَك» در لغت به معنای «مُرْسَل» یعنی فرستاده شده است. (لسان العرب، ج 10، صص 392-395)

ملایکه در اصطلاح :

فرشتگان، جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جای می‌آورند. آنان هیچ‌یک از خصوصیت ربوبیت و الوهیت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی‌آفرینند، روزی نمی‌دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرستش شوند.

الله متعال به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آنها را بخشیده است. تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله - از این موضوع آگاه است. (رسائل في العقيدة، محمد بن عثیمین، ص 19)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند. (٢٧) فرشتگان پروردگار خویش را فرمانبر و مطیع‌اند؛ یعنی قبل از این که الله متعال چیزی بگوید آنها لب به سخن نمی‌کشایند و بندگانی مؤدب هستند و فرمان و دستورات او را انجام می‌دهند. یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که الله متعال ایشان را به آن دستور و هدایت دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عمل‌شان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

الله همه اعمال امروز و آینده آنها را می‌داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی‌کنند و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند. (٢٨)

«خَشْيَةٌ»: خوف همراه با تعظیم و تکریم و هیبت و رهبت است (فاطر آیه 28). «مُشْفِقُونَ»: افراد ترسان. اشخاص برحذر.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» خداوند متعال اعمال پیشین و پسین فرشتگان را می‌داند و بر آنان احاطه کامل دارد و هیچ چیز آنان بر او پوشیده نیست. این بدین معنی است که خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی.

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ» در روز «رستاخیز» برای کسی شفاعت نمی‌کنند جز کسی که خدا از او راضی و اهل ایمان باشد.

همان‌طور که ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از گویندگان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». «وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» آنها از خوف و بیم خدا ترسان و هراسانند؛ زیرا از عظمت خدا آگاهند.

حسن گفته است: از بیم عذاب خدا به خود می‌لرزند.

«خوف» یعنی ترس از گناه، ولی «خشیت» به معنای ترس از عظمت الهی است، ترسی که با تعظیم و احترام همراه باشد.

«اشفاق»: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند متعال دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می ترسند.

تسلیم بی چون و چرا بودن، در برابر خدایی ارزش دارد که به همه چیز آگاه است.

«بِأَمْرِهِ

يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ» (توجه به اینکه خداوند همه چیز را می داند سبب تسلیم همراه با خشیت می شود.)

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
و هر کس از آنان (فرشته ها) بگوید: غیر از الله من نیز معبود هستم، پس او را به دوزخ سزا دهیم، این چنین به ظالمان سزا می دهیم. (۲۹)

ادعای شرک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست:

هر کس در برابر خداوند، قد علم و خود را به عنوان شریک مطرح کند، چه طرفداری بیابد و چه نیابد، کیفر او جهنم است.

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» و اگر فرشته ای از فرشتگان بر فرض چنین ادعا کند که او خود جز خداوند متعال خدایی دیگر است، «فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ» پس یقیناً حق تعالی او را در آتش جهنم عذاب می کند یعنی عقوبت و کیفرش جهنم است.

مفسران گفته اند: این بیان بر مبنای تهدید و فرض قرار دارد؛ چون این شرط است و وقوع شرط لازم نیست و ملائک معصوم اند.

«كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ» این است جزای هر کسی که با شرک بر خویشتن ستم نموده و مدعی چیزی برای خود شود که از آن بی بهره است.

أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمان ها و زمین (ابتدا باهم) چسبیده و متصل بودند، باز آن دو را از هم جدا کردیم. و هر چیز زنده را از آب آفریدیم، آیا (به وحدانیت من) ایمان نمی آورند؟! (۳۰)

در جمود و بسته بودن، خیری نیست، باز شدن سرچشمه ی حیات است.

«أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین هردو به هم چسبیده بودند و هیچ فاصله ای میان آن ها وجود نداشت؛ نه آسمان می بارانید و نه زمین می رویانید پس حق تعالی به قدرتش میان زمین و آسمان فاصله ایجاد کرد. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

یعنی: مگر آن منکران نمی دانند که آسمان ها و زمین یکی و به هم چسبیده بودند، آنگاه خدا آن دو را از هم باز کرد. و آسمان را به جای فعلی بلند کرد و زمین را همان طور که هست مستقر نمود؟ (تفسیر صفوة التفاسیر)

به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یکدیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن

دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بباراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

حسن و قناده گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین به هم وصل و چسبیده بودند و خدا به وسیله‌ی هوا آنها را از هم جدا ساخت. (تفسیر قرطبی ۲۸۳/۱۱)

و ابن عباس گفته است: آسمان‌ها مسدود بودند و باران از آن ریزش نمی‌کرد. و زمین محکم بود و گیاهی در آن نمی‌روئید. آنگاه آسمان به وسیله‌ی باران و زمین به وسیله‌ی سبز شدن نبات باز شد. (زاد المسیر ۳۴۸/۵)

سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را منشأ هر موجود زنده و سبب حیات قرار دادیم. بدون آب انسان و حیوان و نبات زنده نمی‌ماند. باران را از آسمان نازل نمود، گیاه را از زمین رویانید و او هرچیز را از آب زنده ساخت؟

این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، بحر بوده است، تأیید می‌کند.

«أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» آیا این منکران کافر، به قدرت یگانگی حق تعالی باور ندارند تا به وی چنان‌که باید ایمان آورده و پرستش را برایش خالص گردانند؟

مفسران تفسیر جلالین (علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی) در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: (آیا کافران ندانسته‌اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند) یعنی آسمانها و زمین یک کره بودند (آن دو را جدا کردیم) آسمان را هفت و زمین را هفت گردانیدیم یافتن آسمان آن که نمی‌بارید پس بارید و فتنق زمین آن که نمی‌رویاند پس گیاه را رویانید (هر زنده‌ای را از آب پدید آورده ایم) از آبی که از آسمان نازل می‌شود و آبی که از زمین چشمه می‌گیرد گیاه و چیزهای دیگر را زنده می‌گردانیم، پس آب سبب زندگی است (آیا باز هم ایمان نمی‌آورید) به یگانگی من.

«نظریه ستاره‌شناسان درباره رتق و فتنق نیز چنین است: چون ثابت کرده‌اند که خورشید یک کره ناری بوده میلیونها سال پیرامون نفس خود دور زده است و در خلال این حرکت سریعش زمین ما و زمینهای دیگر از آن جدا شده، سپس از خورشید بسیار دور شده‌اند و مدام زمین ما پیرامون خود و پیرامون خورشید طبق نظام خاصی به حکم جاذبیت دور می‌زند.»

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینکه هدف از بسته بودن «رَتَقًا» و سپس باز شدن آسمان‌ها و زمین «فَفَتَقْنَاهُمَا» چیست، نظریات مختلفی در این بابت تذکریافته است: که جمعی از این اقوال عبارتند از: الف: نظریه اول اینست که: زمین و آسمان در آغاز خلقت، یک چیز بودند و آن، توده‌ی عظیمی از گازها بود، سپس بر اثر انفجارات درونی و حرکت‌ها، تدریجاً از هم جدا شدند.

ب: مواد اصلی آسمان و زمین در ابتدا یکی بوده است، ولی با گذشت زمان، شکل جدیدی

پیدا کرده‌اند.

ج: هدف از بسته بودن آسمان، نباریدن و منظور از بسته بودن زمین، گیاه نداشتن است، خداوند آنها را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین گیاهان را رویاند. تفسیر نمونه علماء بدین باور اند که سرچشمه‌ی پیدایش انسان و حیوانات، آب است. 70% بدن انسان‌ها و حیوانات از آب است. حیات گیاهان، وابسته به آب است. سپس خداوند متعال آیات و نشانه‌های موجود در جهان آفرینش و آفاق را بر شمرد و فرمود:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

و در زمین کوه‌های استوار و پا بر جایی قرار دادیم تا مبدا زمین آنان را بجنباند. و در میان کوه‌ها راه‌های گشاده ایجاد کردیم تا که آنان راه یابند. (٣١) کلمه‌ی «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت است و مقصود از آن در این آیه، کوه‌های پابرجا است. (باید متذکر شد که کوه‌ها مایه‌ی آرامش زمین‌اند. زمین بدون وجود کوه، به خاطر گازهای درونی و مواد مذاب، در معرض لرزشهای شدید قرار دارد. کلمه‌ی «تَمِيدَ» از «مید» به معنای اضطراب چیزهای بزرگ است. کلمه «فجاج» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است.» و این گشادگی‌ها «راه‌هایی» فراخ و آماده عبور و مرور عابران است. همانگونه که راه‌های باریک و تنگ بین کوه‌ها «شعب» نام دارد. راه‌های میان کوه‌ها، هم وسیله دستیابی به مناطق دیگر و هم عامل هدایت به حکمت الهی است.

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» و خداوند متعال بر روی زمین کوه‌هایی استوار ایجاد کرد، تا زمین نجبد و آشفته و مضطرب نگردد، و توازن زمین را نگه دارند

«وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» و او در زمین راه‌هایی وسیع و فراخ پدید آورد، باشد که خلق به سوی آنچه که سامانبخش زندگی‌شان هست راه یافته که با پیش گرفتن آن در سفرها به مقصد خود می‌رسند. و به سوی ایمان به پروردگار خود هدایت شوند. این کثیر گفته است: همان طور که در روی زمین نیز مشاهده می‌شود، در دل کوه‌ها دره و شکاف را ایجاد کرده است و برای رفتن از محلی به محلی دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر از آن استفاده می‌شود؛ چون کوه حایل و مانع بین مناطق و اماکن است و دو منطقه را از هم جدا می‌سازد، لذا خدا در دل آن دره و شکاف قرار داده است تا مردم از آن عبور کنند. (مختصر ۵۰۷/۲).

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾

و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و [آنان از] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند. (٣٢)

آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است:

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» و خداوند متعال آسمان را سقفی محفوظ برای زمین

گردانید که با وجود ضخامت خود، بدون ستون برپاست یعنی و آن را از سقوط و فرو افتادن محفوظ کرده است.

ابن عباس گفته است: به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین مصون مانده است. « وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ » و در حقیقت او آسمان را از سقوط و از نفوذ شیاطین به آن حفظ کرد؛ اما کافران از این نشانه‌های درخشان و برهان‌های دلایل دال بر وجود صانع از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و سایر دلایل روگردانند و از آنها پند نمی‌گیرند و درباره‌ی ابداعات دست خدا نمی‌اندیشند و در آفرینش شگفت‌انگیز جهان هستی که دال بر حکمت کامل و قدرت نمایان الله است، در آنها به‌درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

امام قرطبی فرموده است: خدای متعال روشن کرده است که مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آسمان‌ها و آیاتش، از قبیل شب و روز و آفتاب و ماه و افلاک و بادهای و آنچه که متضمن قدرت نمایان خدا است، غافل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌اندیشیدند و عبرت می‌گرفتند، درمی‌یافتند و می‌دانستند که صانعی قادر و توانا و یگانه دارند و محال است شریک و انباز داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۱).

قابل تذکر است که: زمین دارای دو نوع حفاظت است، یکی از درون و دیگری از بیرون. یکی به واسطه کوه‌ها، از تحركات و فشار گازهای درونی که باعث زلزله و لرزشهای شدید است، و دیگری بوسیله هوای آسمان و جوّی که گرداگرد زمین را فراگرفته است، از بمباران شبانه روزی شهاب سنگ‌ها، شعاع کشنده‌ی نور آفتاب و اشعه‌های مرگبار کیهانی که دائماً زمین را در معرض خطرناک‌ترین تهدیدها قرار می‌دهد.

شاید مراد از محفوظ بودن آسمان، حفاظت آسمان‌ها از آمد و رفت شیطان‌ها باشد، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «وَ حَفِظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (حجر، ۱۷)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾

و اوست آن کسی که شب و روز و آفتاب و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند. (۳۳)

«كُلٌّ»: همه این چهار چیز. یعنی شب و روز و آفتاب و مهتاب. زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است، در گرد زمین دائماً در حرکت است، و نور آفتاب که به زمین می‌تابد و روز را تشکیل می‌دهد، همانند استوانه‌ای است که در گرد این کره پیوسته نقل مکان می‌کند. بنابراین شب و روز نیز برای خود مسیر و مکانی دارند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

بهترین راه خدانشناسی:

بهترین راه خدانشناسی، دقت در آفریده‌های الهی است. زیرا طبیعت، همواره در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

خداوند متعالی در آیه فوق می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خدای متعال است که با قدرت بی‌پایان خود، زندگی را متنوع کرده و در آن شب و روز قرار داده است، شب را آفرید تا مردم در آن بخوابند و بیاسایند، روز را آفرید تا در آن گشت و گذار کرده و کار کنند، آفتاب را آفرید که روز را روشن‌گر باشد، ماه را آفرید تا شب را منور گرداند.

«كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» و هریک از آفتاب و ماه را مدار فلکی است که در آن به حسابی دقیق سیر نموده، نه از مجرای خود منحرف می‌شوند و نه از مدار خود تجاوز می‌کنند. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که گذشت برای اثبات وجود آفریدگار هستی شش دلیل ارائه داد و روشن نمود که دنیا به سوی نیستی می‌رود و هدف از آفرینش آن، آزمونی بیش نیست و پلی است برای سرای جاودانه و سرانجام بازگشت همگی برای حساب و پاداش به سوی الله متعال خواهد بود.

در آیات متبرکه که (34 الی 41) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است. پس نباید انسان عاقل به دنیا زود گزردل بندد و پیام آوران الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دهد؛ چون بصورت قطع مجازات استهزا و تمسخر اش را می‌چشد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تو را می‌کشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟! (34) قبل از همه باید به عرض برسانم که: مرگ، پایان راه نیست، بلکه به منزله‌ی تغییر در حیات و شیوه‌ی زندگی به عمل می‌آید.

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای محمد! هیچ انسانی را قبل از تو در دنیا ابدی و جاویدان و پایدار قرار نداده‌ایم. «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» «و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» پس اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم بمیرد آیا باز دشمنانش که در آرزوی مرگش به سر می‌برند بعد از وی جاویدان زندگی می‌کنند؟ اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه بر آنند که: خضر علیه السلام نیز در گذشته است. زیرا او نیز فردی از افراد بشر می‌باشد.

باید گفت که: آمادگی برای مرگ، نشانه‌ی اولیای الله است. «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» (جمعه، 6). (اگر گمان می‌کنید که تنها شما اولیای الله هستید نه سایر مردم، اگر (در این پندار) راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به پادشاهی که خداوند برای اولیای خود مقرر کرده، برسید!).

خضر علیه السلام:

در قرآن عظیم الشان درباره خضر علیه السلام غیر از داستان رفتن موسی علیه السلام به مجمع البحرین چیزی دیگری از او و صاف اش ذکر نگردیده است: قرآن عظیم الشان در (آیه: 65 سوره کهف) می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (پس (در آنجا) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم.)

در احادیث صحیح آمده است که: آن بنده، بلیابن ملک‌ان ملقب به خضر علیه السلام بود. در مورد چگونگی لقب خضر در حدیث شریف در صحیح بخاری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد.»
جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام در گذشته است، خضر علیه السلام بشر بود و

نبی بود و وظیفه اش مانند سایر پیامبران تبلیغ دین بود، و در زمان حضرت موسی علیه السلام زندگی می کرد و او فوت کرده است و چنین نیست که برخی مردم او را زنده میپندارند. البته داستان او با موسی علیه السلام در اواخر سوره کهف بیان شده است. مدعیان زنده بودن خضر بجز روایات و داستانهای دروغین هیچ دلیلی بر زنده بودن خضر از قرآن و سنت صحیح وجود ندارند.

از امام بخاری سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهایی که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

همچنان طوریکه در آیه (34 الأنبیاء) خواندیم: یعنی: «و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟». همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: «أَرَأَيْتُمْ لَيَأْتِكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّهُ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا الْيَوْمَ أَحَدٌ» «امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهند ماند.» بخاری (116، 564، 601) مسلم (2537).

با این وجود حالت خضر علیه السلام مانند دیگر مردگان می باشد که نه ندایی را می شنود و نه جواب کسی را می دهد. و نه گم شده ای را راهنمایی می کند. و اگر زنده باشد و غائب، حالت او مانند دیگر غائبین می باشد. که دعا کردن و کمک خواستن از او در مشکلات و خوشی ها جایز نمی باشد. خداوند متعال می فرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18)» «پس هیچ کس را با خدا نخوانید.» (18 آیه جن)

قول صحیح این است که خضر علیه السلام قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافته است.

ولی آنچه از افراد یکه که معتقد به زنده بودن خضر علیه السلام تا امروز اند باید برای شان گفت که: زنده بودن و پنهان بودن او در دشتها و کوهها چه منفعتی برای مسلمین دارد جوابشان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

شان نزول آیه 34:

در بیان سبب نزول آمده است، هنگامیکه این آیه نازل شد کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم به زودی می میرد و ما از دست وی آرام می شویم.

715- ابن منذر از ابن جریج روایت کرده است: به پیامبر صلی الله علیه و سلم (اطلاع داده شد که زمان مرگت فرا رسیده است. گفت: پروردگار! پس چه کسی امت مرا راهنمایی می کند؟ آنگاه الله تعالی آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ» را نازل کرد. امام احمد می گوید: احادیثی که ابن جریج به صورت مرسل روایت می کند، مانند حدیث موضوع هستند. تفرد ابن جریج به این روایت بدون ائمة دیگر مثل ابن عباس و علمای تفسیر بعد از او، دلیل بر وهن این است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵)

و هر نفس (جاندار) چشنده مرگ است. و شما را بخاطر امتحان به سختی و آسایش آزمایش می کنیم، و سر انجام به سوی ما باز گردانیده می شوید. (۳۵)

«تَبْلُوكُمْ»: شما را می‌آزمائیم. یعنی همچون آزمایش‌دهای شما را مورد آزمایش‌های گوناگون خوشی و ناخوشی قرار می‌دهیم. «فِتْنَةً»: آزمایش. آزمون. مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل و برای تأکید است (سوره فرقان آیه 20).
خوانندگان محترم!

هیچ کسی در این دنیا فانی عمر جاودانه نخواهد داشت. خداوند به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: هیچ کس در دنیا جاودانه نیست و باید همگی طعم مرگ را بچشند، تو نیز خواهی مرد، همان گونه که انسانهای قبل از شما مردند و آیندگان هم پس از سپری کردن عمری معین و زمانی مشخص این جهان را به جای خواهند گذاشت. مشرکان، آرزوی مرگ پیامبر صلی علیه وسلم را در دل داشتند و این که روزی خواهد مرد، خوشحالی می‌کردند. خداوند نیز در رد؛ خوشحالی آنان، این آیه و نظیر آن را بر پیامبر وحی فرمود تا مشرکان و دشمنان بدانند کسی - چه نیک چه بد- عمر جاودانه نخواهد داشت. (رحمان آیه 26 و 27)؛ زیرا هر آغازی پایانی دارد و هر پدیده‌ای (حادث / ضد قدیم) به زوال و نیستی می‌گراید و نابود می‌شود و این قانون استثنای نخواهد داشت و بر حیات همه‌ی جانداران، حاکم است و هر کس پس از سپری شدن مدت زندگانی اش رخت برمی‌بندد. الله متعال انسان‌ها را در دنیا مورد آزمایش و ابتلا قرار میدهد، همه‌ای ما به پیش درگاه الهی با کار نامه‌ها و اعمال که در این دنیا انجام داده ایم به پیش الله متعال رفتنی هستیم، ذات پروردگار ما انسانها را با انواع محنتها، نعمتها، خوشیها و ناخوشیها، سختیها و آسایشها، صحتمندی‌ها و مریضی‌ها، نیازمندیها و بی‌نیازیها، حلالها و حرامها، طاعتها و معصیتها و ... آزموده است؛ تا بردباری و شکر گذاری و یا بی‌تابی و ناسپاسی هر کس روشن گردد و به ثبت برسد، آن گاه به سویش رهسپار شویم و حساب و کتاب خویش را بازگو نمایم.

سنت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است یعنی اینکه هر شخص لابد چشنده مرگ است هرچند عمرش در دنیا طولانی شود و جز خدای زنده و پایدار احدی نخواهد ماند.

«و تَبْلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْأَخْيَرِ فِتْنَةً» و باید دانست که بقای انسان در دنیا جز به منظور آزمایش وی نیست؛ این آزمایش در دو میدان نمود پیدا می‌کند:

1- با احکام شرعی در حوزه امر و نهی و حلال و حرام. 2- با احکام قدری در خیر و شرّ و آسانی و سختی. تا معلوم شود سپاسگزار و ناسپاس کی است و صبور و شکیبیا و نومید و بی‌تحمل کیست؟

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی به وسیله‌ی سختی و رفاه شما را آزمایش می‌کنیم و به وسیله‌ی سلامت و مریضی، و ثروتمندی و بی‌نوایی، و حلال و حرام، و طاعت و نافرمانی، و هدایت و گمراهی، شما را «در دنیا» آزمایش می‌کنیم. (مختصر ۵۰۸/۲).

و ابن زید می‌فرماید: یعنی شما را به وسیله‌ی چیزهایی که به آنها علاقمند هستید، آزمایش می‌کنیم تا ببینیم چگونه سپاسگزارید، و نیز به وسیله‌ی اموری که از آنها تنفر دارید، شما را آزمایش می‌کنیم، تا صبر و تحملتان معلوم گردد. (ابن جوزی ۳۵۰/۵).

«وَأَلَيْنَا تُرْجَعُونَ» باید گفت: با مرگ، نیست و نابود نمی‌شویم. الله متعال می‌فرماید: در نهایت و سرانجام نزد ما برمی‌گردید و در مورد اعمالتان کیفر یا پاداش می‌یابید. در می‌یابیم که در نهایت باز گشت همه در روز قیامت تنها به سوی الله یگانه است تا هر عمل‌کننده را در برابر عملش جزا دهد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا هَٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می‌گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟ در حالیکه آنان یاد پروردگار رحمن را انکار می‌کنند. (۳۶)

حربه کاری کفار:

کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه علمی و منطقی دیگری در اختیار ندارند. و باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی در استدلال است.

«وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا» و چون کافران ابوجهل و دار و دسته‌اش، پیامبر صلی الله علیه وسلم را ببینند وی را به مسخره گرفته می‌گویند: «أَ هَٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» به سوی این مرد که خدایان‌تان را به بدی یاد می‌کند بنگرید! استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی آیا همین است که به خدایان شما ناسزا می‌گوید و شما را سفیه و بی‌خرد توصیف می‌کند؟

«وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» آن‌ها آیات خدای رحمان را تکذیب کرده، از ایمان رویگردان و منکر قرآن گردیدند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

امام قرطبی گفته است: مشرکان در حالی که خدای رحمان را انکار می‌کردند، خود از کسی عیب و ایراد می‌گرفتند که بت‌های آنان را انکار می‌کرد. و معلوم است چنین پنداری اوج نادانی است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۱).

با تأسف باید گفت که در طول تاریخ دیده شده که: عامل کفر، انسان را به مرحله ای می‌رساند که: حتی منطق قوی را هم به باد مسخره می‌گیرند ولی حاضر نیست کوچک‌ترین بی‌احترامی نسبت به سنگ و چوب که مورد پرستش است، روا بدارد.

شان نزول آیه 36:

716- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: سرور کائنات از کنار ابوجهل و ابوسفیان (که باهم صحبت می‌کردند) گذشت. چون ابوجهل او (را دید، خندید و به ابوسفیان گفت: این پیامبر خاندان عبد مناف است، ابوسفیان خشمگین شد و گفت: آیا به بعثت پیامبری از خاندان عبد مناف باور ندارید سرور کائنات سخنان آن‌ها را شنید و برگشت و زشتی‌ها و ناشایستی‌های ابوجهل را بیان کرد و با تهدید گفت: عاقبت تو را به جز رنج و اندوه نمی‌بینم تو گرفتار سختی‌ها و محنت‌های مشقت‌باری خواهی شد که دیگر عهدشکنان دچار آن شدند. پس آیه «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا» نازل شد. (مرسل و ضعیف است، بسیاری از علما سدی را ضعیف می‌دانند، اگر حدیث را به صورت موصول روایت کند و اگر به صورت مرسل روایت کند چه خواهد بود. «تفسیر شوکانی» 1730).

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

(آری) انسان از شتاب آفریده شده است. به زودی نشانه‌های خود را به شما نشان خواهیم داد، پس (عذاب و معجزه‌ها را) از من به شتاب طلب نکنید. (۳۷)
قبل از همه باید گفت که: تعجیل انسان‌ها درخواست‌هایشان، بر مشیت و حکمت الهی هیچگونه تأثیری ندارد.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» خداوند متعال انسان را بسیار شتابکار آفریده است بناءً او رویدادها را به شتاب می‌طلبد چرا که اندک شکیب و کم انتظار است، به همین جهت کافران عذاب خدا را به شتاب طلبیدند، یا اینکه «انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است.
انسان عجله دارد که برخی از اشیاء زودتر از زمان مقرر شده واقع شوند، هر چند که زیان آور هم باشند.

شیخ ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: حکمت این که در اینجا عجل بودن انسان را یادآور شده است این است: بعد از این که از مسخره‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورد، سرعت انتقام از آنان در اذهان به وجود می‌آید، همان چیزی که آنها بارها خواستار تسریع آن شده بودند، از این رو گفته است: «سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» به همین جهت کافران عذاب خداوند متعال را به شتاب طلبیدند، پس خدای سبحان خبر داد که او به زودی عذابی را که به شتاب طلبیدند به آنان نشان خواهد داد. و چون هر امر آینده‌ای نزدیک است پس انگیزه‌ای برای شتاب خواهی وجود ندارد.
به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول الله صلی الله علیه و سلم دلالت می‌کند و سرانجام نیکی است که خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و سلم و دعوت‌شان قرار داده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه‌کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

آنها می‌گویند اگر راست می‌گوئید این وعده قیامت کی فرا می‌رسد؟ (۳۸)
«هَذَا الْوَعْدُ»: مراد وعده عذاب دنیوی و اخروی است که پیغمبر و مؤمنان فرا رسیدن آن را به گوش کافران می‌رساندند.

کافران مکه در ضمن اینکه عذاب را به شتاب طلب کرده و از روی تمسخر و استهزا می‌گویند: ای گروه مؤمنان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید و اگر راست می‌گویید کی این عذاب ما را فرا می‌گیرد که محمد ما را به آن تهدید می‌کند؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند. الله متعال می‌فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

ولی اگر کافران می‌دانستند زمانی را که نمی‌توانند شعله‌های آتش را از صورت و از پشت‌های خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی‌کند (اینقدر در باره قیامت شتاب نمی‌کردند). (۳۹)

عجله انسان، به خاطر جهل است:

اگر کافران می‌دانستند که چه خوف و ترس، غل و زنجیرها، عذاب و نکبت‌ها پیش‌رو دارند (آنگاه که نمی‌توانند آتش را از چهره‌های خود برگردانند) هرگز به عناد و تکذیب خود ادامه نداده و هیچگاه وقوع آن روز را به شتاب درخواست نمی‌کردند. واقعاً! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل‌شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

در البحر آمده است: جواب «لَوْ يَعْلَمُ» محذوف است؛ زیرا وعید را بلیغتر و هولناکتر نشان می‌دهد، و زمخشری آن را چنین تقدیر کرده است: هر چند که در زمینه‌ی کفر و استهزا به آن درجه از عناد و لجاجت رسیده بودند، اما به سبب جهل و نادانی، عذاب را دست کم گرفته بودند، به همین سبب عجله‌ی تحقق آن را داشتند. (البحر ۳۱۳/۶).
«وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» کفار در قیامت، نه خود توان دور کردن آتش را دارند و نه از جانب بت‌ها و طاغوت‌ها ی که مصروف پرستش‌شان هستند، به آنان کمک رسانند. یعنی احدی وجود ندارد که: عذاب الهی را از آنان برطرف کند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان می‌رسد و ایشان را حیران و سراسیمه می‌سازند [به گونه‌ای] که نه می‌توانند آن را برگردانند و نه به آنان مهلت داده می‌شود. (۴۰)
مهلت دادن به کفار، سنت الهی در دنیا است، نه آخرت:

یعنی: کفار نمی‌توانند آتش دوزخ را از خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می‌شود» یعنی: هیچ‌گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برای‌شان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

و مسلماً پیامبران پیش از تو [نیز] مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند [سزای] آنچه که آن را به ریشخند می‌گرفتند گریبانگیرشان شد. (۴۱)
شیوه‌ی دایمی کفار در طول تاریخ همین تمسخر و استهزا بوده است. یعنی ای پیامبر (نگران مباش که تو را استهزا می‌کنند) همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند. اما آنچه (از وعده‌های الهی) که مسخره می‌کردند، (سرانجام) دامان (خود) مسخره‌کنندگان را گرفت!

مفسر شیخ ابو حیان فرموده است: خدا پیامبر را تسلی داده و از او دلجویی کرده است که پیامبران قبل از او، از جانب ملت‌های خود مورد استهزا قرار گرفتند، و ثمره‌ی استهزای خود را چیدند، در دنیا نابود شدند و در آخرت کیفر یافتند و وضع این مسخره‌کنندگان نیز چنان است. (البحر ۳۱۴/۶).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (42 الی 47) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.

قُلْ مَنْ يَخْلُقُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾
 بگو چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می کند [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. (۴۲)

ای پیامبر! برای شتابخواهان عذاب الهی بگو: غیر از خدا نگهبانی نداری که شما را در شب و روز و خواب و بیداری از عذاب رحمان، آنگاه که بر شما فرود آید، حفظ نماید ولی با این حال کافران از عذاب خدای یگانه قهار در رویگردانی و انکار به سر می برند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّْا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾

آیا برای آنان معبودانی غیر از ما است که ایشان را (از عذاب) حمایت کنند؟! (این معبودان ساختگی) نه می‌توانند خود را مدد کنند، و نه آنان مدد کرده می‌شوند. (۴۳)
 ابن عباس گفته است: «یصحبون» یعنی «یجأرون»؛ یعنی هیچ کس به آنها پناه نمی‌دهد؛ زیرا پناه دهنده هم شریک جرم آنان شده و به عذاب ما گرفتار می‌آید. (زاد المسیر ۳۵۳/۵)

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی‌بینند که ما مرتباً از زمین (و اهل آن) می‌کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! (۴۴)
 باید یاد آور شد که: طول عمر و کامیابی به اراده خداوند متعال است و هیچ معبودی نم‌یتواند در آن نقش را بجا آرد. در آیه مبارکه آمده است: «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» یعنی: ما مشرکان و پدرانشان را با نعمت‌هایی که بر آنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تا آن‌که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند.
 «أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» چرا نمی‌نگرند و پند نمی‌گیرند از این که ما به وسیله‌ی مؤمنان زمین‌های آنان را فتح می‌کنیم و روز به روز از محدوده‌ی قلمرو آنان می‌کاهیم و مسلمانان را بر آن مسلط می‌گردانیم.

«أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» استفهام به معنی سرزنش و انکار است. یعنی آیا با این حال آنها غالبند یا مغلوب، البته که آنها مغلوب و زیانمند و پستند. (تفسیر صفاة التفاسیر)

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءُ إِذَا مَا يُنذِرُونَ ﴿٤٥﴾

بگو: من فقط شما را به وسیله وحی بیم می‌دهم، ولی آنها که گوشه‌های شان کر است هنگامی که انداز می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند! (۴۵)
 «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای پیامبر! به کافران بگو: من شما را جز به وحی از جانب الله متعال از عذابش بیم نمی‌دهم؛ بلکه این وحی همان کتاب بزرگ اوست که خداوند مرا «مبلغ» آن قرار داده و شما را از عذاب آتش جهنم بر حذر می‌دارم.
 قابل تذکر است که: بشارت و هشدار پیامبران بر مبنای آرای شخصی، حدس، گمان و خیالات انسانی نیست، بلکه بر اساس وحی قطعی الهی است.

«وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْدَرُونَ» ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند. یعنی: قطعاً کسی که خداوند شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند. کسانی که از نعمت‌های الهی، استفاده صحیح نمی‌کنند، گویا از آن نعمت بی‌بهره‌اند. «الصُّمُّ» یعنی اگر کسی به ظاهر گوش دارد ولی حق را نمی‌شنود و یا چشم دارد ولی حقایق را نمی‌بیند، در واقع هم کر است و هم کور.

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾

و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد، خواهند گفت: ای وای بر ما که قطعاً ظالم بودیم! (۴۶)

«مَسَّتْهُمْ»: بدی‌شان رسید. دام‌گیرشان شد. «نَفْحَةٌ»: وزشی. بوئی. مراد کمی و اندکی است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرم‌دل.

به یاد داشته باشید: کسانی که با انذار و هشدار انبیا بیدار نمی‌شوند، روزی آمدنی است که با شلاق عذاب بیدار خواهند شد. با پیش آمدن ساده‌ترین خطرها، همه‌ی غرورهای ادعایی، در هم می‌شکند و وجدان‌های خفته بیدار می‌شود. طوریکه می‌فرماید: «وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر شمه‌ای از عذاب یعنی: کمترین چیزی از عذاب پروردگارت به آنان برسد آنگاه فرجام تکذیب و انکار خود را دانسته و از اینکه با پرستش بتان و سنگ‌ها بر خود ستم کرده‌اند، خود را به باد نفرین گرفته و می‌گویند: «لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ستمگران، روزی به ظلم و ستم و گناه خویش اعتراف خواهند کرد و خواهند گفت: «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» و با تکذیب پیامبران الهی به خودظلم کردیم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می‌آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم. (۴۷)

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» الله سبحان و تعالی در روز قیامت برای سنجش نیکی‌ها و بدی‌ها ترازوی عدالت را برای سنجش اعمال بندگان برقرار می‌سازد. «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» و به هیچ‌یک از بندگان، با افزودن بر بدی‌ها یا کاستن از نیکی‌ها هیچ ظلم نمی‌کند، یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود. «وَأِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» اعمال ما در دنیا محو نمی‌شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. حساب خداوند بسیار دقیق است یعنی اگر عمل به قدر ذره‌ای از خیر یا شر باشد آن را برای صاحبش نگاه داشته و او را بدان جزا می‌دهد. ابو سعود گفته است: یعنی هر اندازه ناچیز و کم باشد؛ چون دانه‌ی خردل برای کوچکی مثال است. (ابو سعود ۱۲۴/۳).

«وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (47)» (و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم) و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. و بر مبنای آن جزا تعیین کند.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازن مفسر تفسیر «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)» می‌فرماید: غرض از آن بر حذر داشتن است؛ زیرا وقتی حسابرس به حدی آگاه باشد که چیزی را اشتباه نکند و به حدی توانا باشد که هیچ امری او را ناتوان و درمانده ننماید، شایسته است که انسان عاقل سخت از او بترسد و بر حذر باشد. (حاشیه‌ی جمل ۱۳۱/۳). این آیه بشارتی به نیکوکاران و هشدار می‌دهد به خلافکاران است که اعمال شما بی‌کم و کاست، کیفر و پاداش داده می‌شود. مطالعه کنندگان گرامی!

باید یادآور شد که: کار الهی جز عدل نیست و جز به عدل و داد حکم نخواهد کرد و هم وزن کمترین چیزی به کسی ستم روا نمی‌دارد و ترازوی مهیا شده ی عدل، دانه ی خردلی را نشان می‌دهد و در کارنامه ی اعمال به شمار می‌آورد و خدا خود، حسابرس است. [اعراف/ ۸ و ۹].

ترازوی اعمال [میزان]

میزان چیست:

اصل این کلمه «مِوزان» بوده که حرف «واو» به سبب مکسور بودن ماقبلش، تبدیل به «یاء» شده و جمع آن، موازین است.

میزان نام وسیله‌ای است که اشیاء توسط آن وزن می‌گردد یا وسیله‌ای که سنگینی و سبکی اشیاء به وسیله آن سنجیده می‌شود. (لسان العرب، جلد 13، صفحه 446).

میزان در فهم شرعی:

میزان یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در روز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار می‌دهد. (لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

دلایل اثبات میزان:

دلایل اثبات میزان همانا قرآن عظیم الشان، سنت و اجماع است. قرآن عظیم الشان در (آیه: 47 الانبیاء) می‌فرماید: (و [ما] در روز قیامت ترازوهای عدل را می‌نهمیم، پس به هیچ کس، ستمی نمی‌شود و اگر [عملی] به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آن را [به حساب] می‌آوریم. و حسابرسی ما کافی است).

سنت نبوی در باره میزان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»؛ «دو کلمه [یا جمله] برای پروردگار رحمان، بسیار محبوب، بر زبان، خلی سبک و در ترازوی اعمال، بسیار سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ؛ پاک و منزّه است الله متعال و ستایش مخصوص اوست [من تسبیح و تحمید او را به جای می‌آورم]، پاک و منزّه است پروردگار بزرگ.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7563؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2694).

قابل یاد اوری است که: تمامی سلف صالح بر ثبوت ترازوی اعمال، اجماع و توافق نموده اند: (التذکرة، صص 360-373؛ شرح العقيدة الطحاویة، صص 417-419؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 120).

حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال:

ترازویی که اعمال با آن وزن می‌شود، حسّی و واقعی و دارای دو کفّه و یک شاهین [میله] است. (لمعة الاعتقاد، صفحه 119؛ القیامة الكبرى، صفحه 249). شارح کتاب «العقيدة الطحاویة» می‌گوید: «بر اساس احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترازوی اعمال دارای دو کفّه حسّی و قابل مشاهده است.» (دلایل موجود در کتاب شرح العقيدة الطحاویة، صص 417-419).

چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟

اعمال بندگان در این ترازو سنجیده می‌شود و هر چند اعمال مذکور، عرض و قائم به غیر خود هستند، امّا الله - آن‌ها را تبدیل به جسم نموده و نیکی‌ها در یک کفّه و بدی‌ها در کفّه دیگر نهاده می‌شود. از ظاهر متون قبلی چنین مطلبی فهمیده می‌شود. بنا بر قولی، نامه‌های اعمال و بنا بر قولی، خود فرد عمل‌کننده وزن می‌شود، (شرح العقيدة الواسطیة، هراس، صفحه 207؛ لمعة الاعتقاد، صفحه 121).

زیرا ابوهریره (رض) روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّهُ لِيَأْتِي الرَّجُلَ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»؛ «همانا در روز قیامت، مرد چاق و عظیم الجثه‌ای می‌آید که در نزد الله متعال، به اندازه بال پشه‌ای ارزش ندارد.» سپس عرض نمود: این آیه را بخوانید: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًّا» [الكهف: 105]؛ «سپس در روز قیامت برای آنان [ارزشی قائل نیستیم و] وزنی برپا نخواهیم کرد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 7429؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2785). شیخ ابن عثیمین (رح) می‌فرماید: «برخی از عالمان برای هماهنگ‌نمودن این متون گفته‌اند که تمامی موارد مذکور وزن می‌شود یا اینکه در حقیقت، نامه‌های اعمال سنجیده می‌شود و چون بر اساس اعمال نوشته‌شده، سنگین یا سبک هستند، گویی که اعمال وزن شده است.»

شارح «العقيدة الطحاویة» چنین می‌آورد: پس وزن اعمال، صاحب عمل و نامه‌های اعمال ثابت است و نیز اینکه ترازوی اعمال، دو کفّه دارد و الله تعالی از خصوصیات‌های دیگر آگاه‌تر است و باید که به غیب ایمان آوریم همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادند بدون اینکه چیزی زیاد یا کم کنیم.» (شرح العقيدة الطحاویة، صفحه 419).

ابن حجر (رح) می‌فرماید: «ابو اسحاق زجاج می‌آورد: اهل سنت بر ایمان به ترازوی اعمال اجماع دارند و نیز به اینکه اعمال بندگان در روز قیامت، وزن می‌شود و این ترازو یک شاهین [میله] و دو کفّه دارد و بر اثر وزن اعمال، بالا و پایین می‌رود.» (فتح الباری، جلد 3، صفحه 538).

ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟

در جواب باید گفت: که علما در این باره اختلاف دارند؛ «برخی معتقدند که بر حسب امت‌ها و افراد یا اعمال، چندین ترازو وجود دارد، چون در قرآن کریم، فقط به صورت جمع [موازین] آمده است.» امّا از لحاظ جنس، در حدیث به صورت مفرد بیان شده است.

تعدادی دیگر بر این باورند که ترازوی اعمال، یکی است، زیرا در حدیث، به صورت مفرد آمده، ولی از لحاظ آنچه وزن می‌شود، در قرآن کریم، به صیغه جمع بیان شده است. احتمال هر دو مورد وجود دارد و الله تعالی داناتراست. « (لمعة الاعتقاد شرح الشیخ محمد بن عثیمین، صفحه 121)

حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال:

هدف کلی از این کار، آشکارساختن عدالت الهی است. (شرح العقیة الطحاویة، صفحه 419).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (48 الی 50) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هریک:

الف: قصه ی موسی علیه السلام ، درمقایسه ی ویژگیهای تورات و قرآن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

یقیناً به موسی و هارون [کتابی که] جداکننده [حق از باطل] و نور و مایه یادآوری برای پرهیزکاران [است] عطا کردیم. (٤٨)

فرقان:

در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است. یعنی فارق بین الحق و الباطل.

مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی

است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند («تفسیر انوار القرآن»)

قابل یاد آوری است: لازم نیست که هر پیامبری برای خود کتابی جداگانه و مستقلی داشته باشد، بطور مثال حضرت موسی و حضرت هارون، هر دو پیامبر بودند ، ولی دارای يك كتاب که همانا تورات بود. در ضمن قابل یاد آوری است: همانطوریکه اهداف کلی انبیا یکی است، صفات کتب آسمانی آنان نیز یکسان می باشد.

«ضِيَاءً»: نور و روشنایی، روشنی بخش، روشنی ده. «ذِكْرًا»: پند و اندرز، مصدر به معنی اسم فاعل؛ یعنی، ذاکراً: پنددهنده، اندرزگو، پند آموز.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند و از قیامت بیم دارند. (٤٩) «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ترس برآمده از تقوا است ،مؤمنان راستین اشخاص هستند که با این که الله را ندیده‌اند از او می‌ترسند؛ چون به طریق نظر و استدلال دریافته‌اند که پروردگاری بزرگ و توانا دارند و در مقابل اعمالشان آنها را کیفر یا پاداش می‌دهد. از این رو هر چند او را ندیده‌اند از عقابش می‌ترسند و بیمناک اند.

قابل یاد آوری است که :خوف به معنی ترس و وحشت درونی است، خوف از الله به معنی ترس از ذات پاک او نیست بلکه به معنی خوف از قانون و عدالت او است. این خوف نیز از مقایسه اعمال خود با عدل الهی حاصل می شود، بنابراین خوف یک

ناراحتی درونی از مجازاتی است که بازتات گناه و ترک اطاعت خدای باشد.
 « وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ » (و آنان از قیامت بیمناکند).

ترس از خداوند به دو صورت است:

اول: اینکه بدانیم خداوند در عالم، ما را از بعضی کارها منع کرده است و نباید انجام شان دهیم و به بعض دیگر از کارها فرمان داده، تا انجامشان دهیم. اگر از این امرها و نهی های خداوند اطاعت نکنیم، عذاب های دردناک و آتش جهنم در انتظار ماست؛ علاوه بر اینکه از پاداش های اخروی، نظیر بهشت و نعمت های آن محروم می گردیم. پس، مطابق این معنا، ترس از خدا به این است که کارهای ممنوع و حرام را انجام ندهیم و کارهای واجب را به انجام رسانیم.

به عبارت دیگر، این خداوند نیست که ما باید از او بترسیم؛ بلکه اعمال و ملکات خود ما است که باید از آن بترسیم؛ چون عذاب جهنم، چیزی جز همان اعمال زشت ما در دنیا نیست و بهشت نیز دست ساخته اعمال نیکو و پسندیده خود ما است. خداترس بودن در این معنا به این است که دزدی نکنیم، زنا نکنیم، غیبت نکنیم و در يك کلام آنچه را که شرع ممنوع و حرام قرار داده، انجام ندهیم و در مقابل هرچه را که خدا به آن هدای فرموده است، انجام دهیم. روزه، نماز، زکات، احسان به دیگران، حج و... و سایر هدایات الهی. سرکشی از این فرمانها است که باید از آن ترسید.

دوم اینکه: انسان، عظمت و بزرگی خداوند را در دلش پرورش دهد. در آیات و بزرگی خلقتش از قبیل آسمانها و زمین و شگفتیهایی که در آن وجود دارد، تدبّر کند. اگر این حالت ادامه یابد و در کنار آن، انسان به تصفیه و تهذیب نفس خود نیز بپردازد، به راز عظمت و بزرگی خداوند و کوچک بودن خودش در مقابل آن عظمت بی پایان پی می برد. در آن لحظه انسان، از خداوند می ترسد؛ اما نه مانند ترسی که از يك موجود درنده دارد، بلکه از نوع ترسی که بسیار شیرین و لذت بخش است. و این حالت یکی از مقامات اولیای الهی است. و به ندرت برای انسان های عادی پیش می آید. از الله متعال می خواهیم که آنرا نصیب ما بگردان. آمین یا رب العالمین.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم، ذکر و پندی پرمنفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟ (۵۰)

قرآن، از جمله آخرین، خاتم، طولانی ترین و جامع ترین کتاب های آسمانی است که بدسترس بشر قرار دارد.

قابل یاد آوری که: نزول تمامی کتاب های آسمانی، هدفی واحدی دارد. اهداف اساسی و جوهری آنان اینست که: فقط الله تعالی پرستش شود و این کتابها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می کنند و آنان را به سوی خوبی ها راهنمایی نماید و روح و نوری برای احیای جانها و برطرف ساختن تاریکی ها باشد و تمامی راه های زندگی را برایشان روشن سازد. (الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، صفحه 235).

در آیه مبارکه می فرماید: این قرآنی که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده است، پندی خجسته و یادآوری بایسته است؛ برای هر کس که بدان راه یابد. این کتاب بسیار سودمند و بسی با برکت است پس با آنکه بیانش کامل و برهانش روشن است باز هم آن را انکار می کنید؟

تعریف لغوی قرآن:

برخی از زبان‌شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فعلان مانند عُفِران، شُکِران، رُجِحان و گرفته‌شده از قرأ، قراءه و قرأناً است. و تعدادی دیگر بدین باور اند که: «قرآن» اسم علم غیرمشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب‌های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

برخی می‌گویند: «قرآن» به معنای جمع‌آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره‌ها را جمع نموده و باهم گرد می‌آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه 3).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علما تعاریفات زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آن‌ها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت می‌شود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه 3). مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله متعال بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است. با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج می‌شود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر حضرت عیسی علیهم السلام. و با قید «تواتر»، آنچه گفته می‌شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می‌شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت می‌شود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمی‌شود هر چند منسوب به الله متعال است. (لسان العرب، ابن منظور، جلد 1، صص 128-129؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه 3). خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 70) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هریک: ب: قصه ی حضرت ابراهیم علیه السلام، نفی بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود. بحث بعمل می‌آورد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾

و همانا ما پیش از این (دادن تورات به موسی و هارون) ابراهیم را کاملاً به رشد و کمال خود رسانیدیم (تا بیریق توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد) و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم. (51)

در آیات قبلی، بحث پیرامون تورات و قرآن عظیم الشأن بود، اما در این آیه مبارکه خداوند می‌فرماید: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، مسئله جدیدی نیست و ما پیش از اینها نیز در زمان ابراهیم علیه السلام برنامه‌ی دعوت منحرفان را داشتیم.

با نگاهی به تاریخچه‌ی بت‌پرستی، به دست می‌آید که ساختن مجسمه در ابتدا، جنبه‌ی یادبود بزرگان را داشته که تدریجاً حالت قداست به خود گرفته و به صورت پرستش آنها در آمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

[یاد کن] زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید، چیست؟ (۵۲)
 «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» بیان هدایتی است که در عهد صخر به ابراهیم علیه السلام عطا شده است. یعنی: وقتی به پدرش، آزر و قوم مشرکین نمرود گفت: این مجسمه‌ها که ساخته و تراشیده‌اید مدام آنها را می‌پرستید، چیست؟
 «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» «این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی از شما قوخ آتش را به‌دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.
 بیانگر تحقیر و توهین است. و با وجود این که می‌دانست مشرکین از آنها تعظیم به عمل می‌آورند، آنها را تحقیر کرده و خود را به نادانی زده است.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آنها اعتماد کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات می‌کند درحالی که غباروسیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمند نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشم؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده می‌کند که در آتش انداخته می‌شود. (رجوع کنید به صحیح البخاری) این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.
 ابن کثیر می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا به تنهایی را به خدایی می‌گیری.)

این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آذر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهاية جلد 1 ص 142).

کنیه‌ی ابراهیم:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود.

گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند! (۵۳)
 « قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ » قوم ابراهیم علیه السلام گفتند: وقتی ما به دنیا آمدیم پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسمشان به پرستش آنها پرداخته‌ایم. ابن کثیر گفته است: جز عمل پدران گمراه خود دلیلی در دست نداشتند. (مختصر ۵۱۱/۲).

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

ابراهیم گفت: همانا شما خود و پدرانتان همه در گمراهی آشکاری بوده و هستید. (۵۴)

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند: ای ابراهیم! تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا تو از بازی کنندگانی؟ (۵۵)
 «لاعبین»: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست. لاعب: بازی‌گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

کلمه «حق» در مقابل کلمه «لاعب» به معنای جدی بودن است، یعنی آیا جدی و راست می‌گویی یا هم مذاق می‌کنی؟ یعنی قوم به ابراهیم علیه السلام گفتند: آیا این سخن که به ما می‌گویی حق و راست می‌گویی آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟ و به اصطلاح ما را به تمسخر گرفته و با عقل‌های ما بازی می‌کنی؟! زیرا آنها بعید می‌دانستند که عبادتشان برای بت‌ها ضلال و گمراهی باشد. بناً گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را مذاق می‌پنداشتند نه جدی. و از جانب دیگر باید گفت: اشخاصی که نسل در نسل با تقلیدهای کورکورانه خود منحرف شده‌اند، پذیرش یکباره‌ی حق برایشان کار آسان و ساده نیست.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

(ابراهیم) گفت: (کاملاً حق آورده‌ام) پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همان پروردگاری که آنها را آفرید، و من بر این (سخن) از گواهانم. (۵۶)
 «فَطَرَهُنَّ»: آنها را خلق کرده است. بدون مُدِل و نمونه قبلی آنها را آفریده است.
 «الشَّاهِدِينَ»: گواهان. در اینجا مراد کسانی است که مسأله‌ای برای آنان واضح و آشکار است و برای اثبات آن دلیل و برهان کامل دارند. تنها چیزی را خواهند گفت که می‌بینند و می‌دانند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل)
 «قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ» ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: نه با شما مذاق دارم و نه هم بازی‌گرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همان که آنها را خلق و ابداع کرده است، نه این بت‌های خیالی.

«وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان

اقامه‌کنندگان بر آنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: مردان الهی در عقیده‌ی حق خویش تنها نیستند، بلکه خود را به همه‌ی موحدان تاریخ و فرشتگان الهی متصل می‌بینند.

وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾

و قسم به الله پس از آنکه پشت گردانیدید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد. (۵۷)

فرق میان صنم و وثن:

هرچه که به جز الله متعال، بمثابة پروردگار گرفته شود، «صنم» نامیده می‌شود. این تعریف، تعریفی عام است که از کتب تفسیر و فرهنگ‌ها و سایر منابع گرفته شده است. کلمه‌ی صنم در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده و در پنج آیه متبرکه ذکر شده است. یکی از آن‌ها در داستان قوم موسی علیه السلام است که به گروهی رسیدند که سخت مشغول پرستش بت‌ها بودند و چهار مورد دیگر مربوط است به داستان ابراهیم علیه السلام و پدر او و قوم اش. (مراجعه شود به: سوره اعراف، آیه‌ی 134؛ سوره انعام آیه‌ی 74؛ شعرا، آیه‌ی 71، ابراهیم، آیه‌ی 38؛ انبیا، آیه‌ی 58).

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن سائب کلبی (تفسیر احکام القرآن) می‌نویسد: «آن چه صنم نامیده می‌شد، از جنس چوب یا طلا یا نقره بود که به صورت انسان ساخته شده بود. (کتاب الاصنام، صفحه 53). هم چنین گفته شده است آن چه را که به عنوان خدایان می‌پرستیدند اگر شکل [و صورت] داشت، به آن صنم می‌گفتند (لسان العرب، جلد 15، صفحه 241). و نیز گفته شده است: اگر آن چه را که عبادت می‌کردند سنگی بود که صورت نداشت، آن را نصب می‌گفتند و اگر تمثال داشت، صنم یا وثن نامیده می‌شد. (الجارم، محمد نعمان، ادیان العرب، فی الجاهلیه، ص 132).

همچنان تعدادی از علمای زبان معتقد اند که فرق میان «صنم» و «وثن» این است که «صنم» به بت‌هایی گفته می‌شود که دارای شکل و صورت خاصی است؛ و اگر شکل و صورت خاصی نداشته باشد «وثن» نامیده می‌شود.

مناظره‌ی حضرت ابراهیم با قوم بت پرستش:

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی الله خستگی نشاناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند دعوت می‌کرد. پدر خود را به ایمان دعوت کرد، ولی متاسفانه او امتناع ورزید. پس دعوت قوم خویش آغاز کرد ولی آنها نیز دعوت‌شان را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و نخواست برای همیشه آن‌ها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آن‌ها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آن‌ها اذیت فراوان ببیند، یا زندگیش به خطر بیافتد. ابراهیم علیه السلام شخصیت زیرک و دوراندیش داشت، می‌دانست حجت و مناظره لفظی آن‌ها را قانع نمی‌کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از راه دیگری وارد میدان معرکه گردید.

مفسران می نویسند: در یکی از روزها قوم حضرت ابراهیم علیه السلام عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج می شدند و ایام عید را با شادی و تفریح های گوناگون سپری می نمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود.

مفسران می افزایند که: آنها عید و مراسمی داشتند که هر ساله برای برگزاری آن بیرون رفته و در مکانی تجمع می کردند. آزر به ابراهیم گفت: اگر با ما بیایی و جشن ما را ببینی از دین ما شگفت زده می شوی!

ابراهیم علیه السلام با آنها بیرون رفت، بعد از این که کمی راه رفت، خود را به زمین انداخت و گفت: مریضم، پایم درد می کند، او را گذاشتند و خود رفتند، آنگاه پشت سر آنها صدا زد و گفت: «به خدا درباره ی بت هایتان به حيله متوسل می شوم». یک نفر این صدا را شنید و آن را در دل نگه داشت. (تفسیر خازن ۲۴۱/۳).

حضرت ابراهیم که خود را به اصطلاح به مریضی زده بود، تصمیم داشت تا بت ها را نابود کند، زیرا قلبش به خاطر انزجار پرستش بت ها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بت ها افتاد و با تبر یکایک آن ها را شکستند تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بردست بت بزرگ قرار داد.

مردم زمانی که از جشن و تفریح برگشتند و راهی بتخانه شهر خویش شدند تا شکرانه بت ها را انجام دهند، اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان کنان گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۵۹» [الأنبياء: 59]. (گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است.)

بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهیم پرداخته، گفتند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدْعُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ۶۰» [الأنبياء: 60]. گفتند: (جوانی از بت ها سخن می گفت که بدو ابراهیم می گوئیم.) حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد صدا زدند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمینه ی خوبی برای اقامه حجت ابراهیم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهیم، علیه السلام بودند، ووی را درملاء عام محاکمه نمودند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾

سرانجام (با استفاده از يك فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند). (۵۸)

کلمه «جُذَاذًا»: بمعنای قطعه قطعه شدن است. مصدر است و به معنی اسم مفعول. «إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»: مگر بت بزرگتر در مقام یا از لحاظ پیکره را. مگر بت بزرگ مردمان را. «إِلَيْهِ»: مرجع (ه) می تواند بت بزرگ باشد، تا عبرت بگیرند. و نیز می تواند (ابراهیم) باشد تا تمام گفتنی ها را بگوید. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

مجاهد گفته است: بت بزرگ را رها کرد و تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود، به گردن آن آویزان کرد تا بدین وسیله بر علیه آنان به استدلال و اعتراض بپردازد. (تفسیر قرطبی ۲۹۸/۱۱).

بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است:

اگر چه پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در روز فتح مکه حدود 360 بت را شکست، اما این کار به همراهی سایر صحابه کرام صورت پذیرفت، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام به تنهایی و تک و تنها آن همه بت‌ها را شکستاند.

شاید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام بت بزرگ را هم می‌شکست، با جریحه‌دار کردن کامل احساسات آنان، نه تنها به هدف عالی خود دست نمی‌یافت، بلکه نتیجه معکوس را شاید ببار می‌آورد، و زمینه تفکر بکلی از میان می‌رفت.

«لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» شاید نزد بت برگردند و از او بپرسند چه کسی بت‌ها را شکسته است و به او بگویند: چرا اینها همه ریز ریز شده و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی بپرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

خوانندگان گرامی!

باید در زیاتر از موارد زمانیکه؛ استدلال و موعظه فایده‌ای نداشته باشد، نوبت به برخورد انقلابی می‌رسد. و ضرورت می‌افتد تا برخورد انقلابی صورت گیرد.

همچنان در بسیاری از حالات برای بیداری افکار عمومی و محو شرک، تلف کردن برخی اشیاء و اموال لازم است. (بطور مثال؛ بت‌های زمان ابراهیم علیه السلام و گوساله سامری در زمان خویش، دارای قیمت و ارزشی بودند).

قابل یاد آوری است که در برخی از اوقات؛ انسان چنان سقوط می‌کند که بالاترین ظلم (شرک) را حق، و روشن‌ترین حقایق (توحید) را ظلم می‌شمارند.

کفار، بعد از تجمع در بتخانه و احضار حضرت ابراهیم علیه السلام، در ابتدا او را ظالم معرفی کردند «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» تا بدینوسیله وی را به اسانی به محکمه برسانند.

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از عملیات تخریب، با تبلیغات خود زمینه انقلاب را علیه بت‌ها قبل از قبل آماده آماده ساخته بود.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

گفتند چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعا از ظالمان است. (۵۹) «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»: مراد این است کسی که چنین کرده است، خویشتن را در معرض هلاک انداخته و به خود و دیگران ستم روا داشته است.

خوانندگان محترم!

طوری که در آیه (57: الأنبياء) مطالعه نمودیم: حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به الله که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البتة در کار بتانان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست.

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: که ابراهیم علیه السلام به آنان قسم یاد کرد که با توکل به خداوند متعال و به انگیزه دفاع از حق بهزودی از مرحله محاجه با زبان، بهسوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد.

نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. قابل یاد اوری می دانیم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به طور گروهی از شهر بیرون می رفتند، و در آن شرکت می کردند و چون از مراسم جشن باز می گشتند مستقیماً به بتخانه رفته برای بتان سجده می نمودند.

دیدند بت ها همه تخریب و تکه تکه و در هم شکسته است، ولی بت بزرگ در بتخانه تبر بر گردن ایستاده است. پس در میان خود به پرس و جو پرداخته گفتند: چه کسی بتان ما را در هم شکسته است؟ بی گمان او تجاوزگر و ستمکار است؛ زیرا، از نظر آنان، او بدانچه مستحق تعظیم احترام بوده است، بی حرمتی و اهانت روا داشته است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

(گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند. (۶۰)

«گفتند» بعضی از آنان در جواب سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در بهکار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می کرد و عیبشان را برملا می نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می شود» یعنی: اسم او ابراهیم است.

ابن عباس (رض) می گوید: «خداوند متعال هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

(سران قوم) گفتند: پس او را در پیش چشم مردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند. (۶۱) «قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ» نمرود و اشراف قوم گفتند: ابراهیم را به میان مردم بیاورید تا او را ببینند. منظور این بود در ملاء عام و در حضور تمام مردم او را محاکمه کنند، تا سزای اش برای دیگران درس عبرت باشد تا دیگر کسی در آینده بهسوی بتان چپ سیل هم نکند. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (61)» تا شاید در وقت کیفرش حاضر باشند و بدانند با او چگونه عمل می شود. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می شود، نزد مردم توجیه شده باشد.

البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقاً به دنبال چنین فرصت بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی بت پرستان در پرستش بتان بی جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود:

حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار در تاریخ زندگی می کرد، مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمدن، که ادعای ربوبیت می کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا

گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند مسلمانان ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» [البقرة: 258]. (پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.) او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدایند. نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» [البقرة: 258]. (او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو می‌تواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم گفت: چطور؟

فوراً به محافظان خود دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و خلعت بخشید و در منتهای حماقت می‌خواست با این عمل مسخره امیز خویش، در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات مخصوص الله متعال است آنرا به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» [البقرة: 258]. (خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل بود او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» [البقرة: 258]. (آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.)

و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد. سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم علی صابونی)

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)

(هنگامی که ابراهیم را حاضر مجلس کردند) گفتند: آیا تو این کار را با معبودان ما

کردی ای ابراهیم؟ (۶۲)

محاکمه حضرت ابراهیم:

بعد از حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید برایش گفته شد: «ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْئَةِ الَّتِي يَأْتِرُ هَيْئُ ۶۲» (آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟) آیا تو بودی که بتان ما را در هم شکستی؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿۶۳﴾

(ابراهیم) گفت: بلکه این بت بزرگ چنین کاری را کرده است، پس اگر سخن می‌گویند از آنان بپرسید. (۶۳)

حضرت ابراهیم حکیم و خردمند، بحث با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آن‌ها داد که انتظارش نداشتند، حضرت ابراهیم علیه السلام در حالیکه به سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: گفت: «نه! بلکه آن‌ها همین بزرگترشان کرده است» بلکه آن کس که بتان‌تان را خرد و خراب کرده است این بت بزرگ است!! پس در این باره از بتان‌تان بپرسید چنان‌چه زنده‌اند و می‌توانند سخن گویند!! بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیین‌شان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در جواب شان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنها می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می‌باشد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: کلام به صورت تعریض در آمده است؛ چون مردم آنها را می‌پرستیدند و آنها را خدایان برگرفته بودند. همچنان که ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی را پرستش می‌کنید که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه آزاری را از تو دور می‌کند. لذا ابراهیم گفت: **بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا** تا بگویند: آنها زبان ندارند و نفع و ضرری از آنها نمی‌خیزد، آنگاه او هم بگوید: پس چرا آنها را پرستش می‌کنید. آنگاه دلیل از خود آنان بر آن اقامه شود؛ زیرا جایز است که با خصم ممانعت و همراهی کرد و باطل او را به طور موقت صحیح فرض کرد سپس بر آن تاخت تا او خود به حق بازآید. این روش در مباحثات استدلال موفقیت آمیزتر است و بیشتر شبهه را برطرف می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۱). با این حجت دامغه آن‌ها را تنبه نموده از غفلت بیدار کرد، گروهی با حالتی سرزنش‌آمیز، خطاب به همدیگر گفتند:

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۶۴﴾

پس آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: واقعا شما ستمگرید (که معبودهای خود ساخته را عبادت می‌کنید). (۶۴)

«فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: به خویشان گفتند. برخی به برخی گفتند.

آنها بت‌ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن‌ها ایمان ندارد قطعه قطعه شان کند. بعد از شدت خفگان وقهر و غضب زبان‌شان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختند.

آنان در حیرت افتادند و به گمراهی و بیعقلی خویش پی بردند؛ زیرا بتی که حتی از خود زیان را دفع کرده نمی تواند چپای رسد که به کمک دیگران برسد. بتی که به سوال جواب قوم اش که او را پرستش می کردند جواب گفته نتواند چگونه خواهد توانست به مردم مساعدت رساند و مایحتاج اشخاص را که وی را عبادت می کند جواب دهد؟ در اینجا بود که آنان به ستمکاری خویشتن اعتراف کردند. «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: یکی به دیگری گفتند. درحقیقت شما ستمکارید» این جمادات بی جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع کند، چگونه می تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟! خود خواننده محترم!

بیدار کردن وجدان ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده و اساسی انبیا علیه السلام است.

در وقت بیداری افکار، هر خلافکاری تقصیر و گناه خویش را به گردن دیگران می اندازد. طوری که در روز قیامت، نیز گناهکاران و مجرمین به یکدیگر می گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31). (اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

آن گاه سرافکنده و شرمسار شدند [ولی از روی ستیزه جویی به ابراهیم گفتند:] مسلماً تو می دانی که اینان سخن نمی گویند. (۶۵)

«نُكِسُوا عَلَيَا رُءُوسِهِمْ»: گرد سر خود چرخیدند. یعنی از حالت اقرار به اشتباه و خطا، به ستیزه و جدال باطل گرائیدند و هدایت را رها و به ضلالت دست یافتند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

در آیه مبارکه آمده است: تو که می دانی که اینها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سوال از آنها فرا می خوانی در حالی که خود می دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم بر ملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید). (۶۶) مطالعه کنندگان محترم!

یکی از شیوه های دعوت مردم به دین، آگاه کردن آنان به ضرر بی دینی است. شخصیت های الهی اهداف مقدس خود را در هر شرایطی فراموش نه نموده و آنرا دنبال می کنند و لحظه ای هم آرام نمی گیرند، هر چند کوشش های شان به شیوه ها و تکنیک های مختلفی و متفاوتی صورت پذیرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ کاکای خویش از ر و قوم خویش می رود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت می کند و چون نتیجه ای حاصل نمی شود در دومین مرحله به سراغ بت ها می شتابد و همه آنها را در هم می شکنند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن آنان می پردازد و در نهایت پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی دارد.

حضرت ابرهیم علیه السلام خطاب به مجتمعین در بتخانه گفت: آیا جماداتی را پرستش می‌کنید که سود و زیانی ندارند؟ در حالیکه سرچشمه و انگیزه‌ی عبادت، دستیابی به خیر و یا نجات از شر است که بت‌ها بر هیچکدام قادر نیستند.

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

وای بر شما و بر آنچه که به جای الله می‌پرستید! آیا (در قباحات این کارتان) نمی‌اندیشید؟! (و عقل ندارید)؟! (٦٧)

واقعیت امر اینست که بت‌پرستی اساساً با عقل و منطق انسانی سازگار نیست. توحید، اندیشه‌ای عقلانی است.

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجت در مانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه همیشگی ظالمین و ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. (٦٨)

نور حق، با نار کفر خاموش نمی‌شود.

نور حق را نمی‌توان به آتش و نار کفر خاموش کرد، در تاریخ بشریت دیده می‌شود که: مردان الهی تا پای جان بر اهداف خود پایدار می‌مانند. بعد از این که محکوم شدند و از دادن جواب ناتوان ماندند، زیرا ابراهیم با حجت و برهان بر آنان غالب شد، علیه وی از نیرو و سلطه کار گرفته و گفتند: به انتقام و نصرت خدایانتان، ابراهیم را در آتش بسوزانید. «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» اگر واقعا آنها را یاری و نصرت می‌دهید.

می‌بینیم که تعصبات نابجا، و تعصب جاهلانه انسان را تا مرز سوزاندن پیامبر به پیش می‌برد. ولی فراموش نموده اند که: خداوند بزرگوار، هم سبب ساز است و هم سبب سوز. سبب ساز است، زیرا نفس حضرت عیسی علیه السلام را سبب زنده شدن مردگان قرار می‌دهد، و سبب سوز است، زیرا سوزندگی را از آتش می‌گیرد و آن را بر ابراهیم سرد و سلامت می‌کند.

مفسران می‌نویسند: که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه السلام در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش انداختند، پس چون او را به آتش می‌افگندند، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوکیل، خدا ما را بس است و او نیکوکار سازی است».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افگنده شد، گفت: اللهم إنك في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم».

در روایت آمده است: زمانیکه دست و پای حضرت ابراهیم علیه السلام می بستند؛ گفت: «لا اله الا انت سبحانك لك الحمد ولك الملك لا شريك لك». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود.

همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیهم السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به عالم، مرا از درخواست نمودنم بی‌نیاز می کند».

فُنَّا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

(پس آن قوم آتشی سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکندند) ما خطاب کردیم که ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش (آتش به خطاب خدا گل و ریحان گردید). (۶۹) «بَرْدًا»: سرد. «سَلَامًا»: نجات و امان. «بَرْدًا وَ سَلَامًا»: در اصل به معنی «ذاتِ بَرْدٍ وَ سَلَامٍ» است.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

بعد از پایان محاکمه، خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام بعنوان عتاب او را بسوزانند. وی رادر آتش شعله‌ور سوزان انداخته به اندازند تا باعث تسکین آلام ایشان گردد، اما چگونه؟

مفسران می نویسند: وقتی خواستند ابراهیم علیه السلام را در آتش بزنند، مدت یک ماه هیزم را جمع آوری کردند، حتی اگر زنی مریض می‌شد نذر می‌کرد در صورت بهبودی برای سوزاندن ابراهیم هیزم بیاورد.

سپس هیزم را در چاله‌ای قرار دادند و آن را آتش زدند، آتش زبانه و حرارتی عظیم داشت. به طوری که اگر پرنده از بالای آن پرواز می‌کرد، پرو بالش از زبانه و حرارت آن می‌سوخت. آنگاه ابراهیم را بستند و در منجنیق نهادند و در آتش انداختند، در این هنگام جبرئیل آمد و گفت: طلب و احتیاجی داری؟ ابراهیم گفت: به تو احتیاجی ندارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا را بخواه. ابراهیم گفت: «همین که وضع مرا می‌داند مرا بس است». آنگاه خدا به آتش گفت: بر ابراهیم خنک و سالم باش، (تفسیر قرطبی ۳۰۳/۱۱). آتش جز بندهای دست و پایش را نسوزاند.

ابن عباس گفته است: اگر خدا کلمه‌ی «و سلاما» را نمی‌گفت: سردی آتش به ابراهیم صدمه می‌رساند. (مختصر ۵۱۴/۲).

بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خداوند متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در ببحوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این‌که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه

(رض) می‌افزاید: از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به‌کشتن چلباسک دستور دادند.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابوهریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه الله بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من مریضم (و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم) درحالی‌که او مریض نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ظالم) بگو که خواهر من هستی.

(چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خیر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ظالم ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.)

و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسران می‌نویسند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه‌جا از باب «معاریز» بود که به نوعی محملی داشت و چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغ‌گویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

و قوم در مقام کید و کینه او برآمدند و ما (کیدشان را باطل کرده) ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. (۷۰)

«کیدا»: نقشه نابودی خطرناک. نیرنگ بزرگ.

قدرت خداوند می‌تواند همه‌ی توطئه‌ها را خنثی کند. عاقبت، حق پیروز است. کافران به ابراهیم علیه السلام هلاکت را خواستند اما خداوند متعال نیرنگشان را باطل گردانید و خوار و مغلوب‌شان ساخت.

کلمه «أخسرین» در قرآن کریم به کسانی اطلاق شده است که کار بدی را انجام می‌دهند، اما گمان می‌کنند که کارشان خوب است، پس زیان خود را درک نمی‌کنند، تا در پی جبران آن باشند.

یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم:

مؤرخان در مورد مسیر مهاجرت حضرت ابراهیم به شام می‌نویسند: ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره از «کوث» کوثی یا «تل ابراهیم» (شهری قدیمی در عراق. در تورات آمده که کوثی در آن زمان، مرکز آموزش دینی در عصر سومریها بوده است. (اعلام منجد). از سرزمین عراق برای پایداری دین و بندگی پروردگارش مهاجرت کرد تا به «حران» رسید. (حران، شهری قدیمی در سرزمین بین‌النهرین و وطن خانواده‌ی ابراهیم خلیل پس از مهاجرت از عراق بوده است. (اعلام منجد). و به امر خداوند مدتی در آنجا ماندگار شد، سپس به مصر رفت. از مصر به سرزمین شام و سرانجام،

خود، در فلسطین ساکن گشت و لوط را در «مؤتفکه» - که مسیر یک شبانه روز تا فلسطین بود - بر جای گذاشت و لوط در یکی از شهرهای آنجا به نام سدوم، مقیم گشت. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (71 الی 77) قصه وداستان انبیا : ج: اعطای فرزند به ابراهیم، رستگاری او، لوط و نوح، مورد بحث قرار گرفته است.

وَنَجِّينَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

و او و لوط را [از آن سرزمین پر از شرک و فساد] نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، بردیم. (٧١)
کسی که از کوه آتش و بحر دشمن نترسد، به منطقه مبارک خواهد رسید. «إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا»

خداوند متعال می فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام و برادر زاده اش، لوط علیه السلام را نجات دادیم؛ زیرا از عراق به شام مهاجرت کردند. بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم. «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا علیه السلام می باشد و خداوند متعال اکثر انبیا را از آنجا برانگیخته و شریعت هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

سلسله نسب لوط عیه السلام:

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد. لوط برادرزاده ی ابراهیم علیه السلام بود.

و خداوند متعال او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط پسر هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد.

خداوند متعال او را به سوی اهل سدوم که در منطقه اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود.

حضرت لوط به دستور کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. در خبث طینت و قبح سیرت سرآمد روزگار به شمار می رفتند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: صابونی)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم. (٧٢)

دشمن می خواست ابراهیم را نابود کند «أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» اما ما نه تنها او را نجات دادیم «نَجِّينَاهُ» بلکه به او نسل با پرکتی بخشیده «وَوَهَبْنَا لَهُ» و همه آنها را نیز از صالحان و شایستگان قرار دادیم. «وَوَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ»

ایمان و عمل صالح، علاوه بر خود شخص، در نسل او نیز بازتاب و اثر می گزارد:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندی عنایت کرد که اسحاق است، فرزندی که درخواست کرده بود «و یعقوب را نافله» نافله: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خداوند متعال و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

مفسران گفته‌اند: ابراهیم از خدا خواست که فرزندی به او عطا فرماید. خدا اسحاق را به او بخشید و یعقوب را اضافه بر درخواست او به ایشان عطا کرد؛ زیرا نوه صورت فرزند را دارد.

قابل تذکر است که: فرزند، عطیه‌ی الهی است «وَهَبْنَا» ولی آنچه از وجود فرزند مهم‌تر است، صالح بودن اوست. «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» در ضمن قابل یاد دهانی می‌دانم که از مفهوم جمله زیبا «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» بر می‌آید که: صالح بودن، شرط اساسی در رهبری و نبوت است.

اینکه نام اسحاق علیه السلام در این آیه مبارکه ذکر شد، ولی از اسماعیل علیه السلام که فرزند اول حضرت ابراهیم علیه السلام است، ذکری به عمل نیامده، شاید بخاطر توجه دادن به تولد عجیب و فوق‌العاده‌ی اسحاق باشد که با اراده‌ی الهی از مادری عقیم یعنی ساره، آن هم در سن پیری بدنیا آمده است.

سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب:

حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

حضرت یعقوب علیه السلام:

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارج) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می‌رسد. مؤرخان می‌افزایند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد و در کنف حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دایه‌اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می‌ترسید که صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب علیه السلام به قصد دیدار دایه‌اش از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین برای تو و نواسه‌گان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی

است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم صابونی)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا (خلق را) به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را (از انواع عبادات و خیرات) و خصوص اقامه نماز و اداء زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت میکردند. (۷۳)

«أُمَّةً»: پیشوایان. مراد انبیاء و پیغمبران است. «بِأَمْرِنَا»: به فرمان ما. برابر قوانین و مقررات ما. «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ»: «گزاردن نماز» و «دادن زکات»، ذکر خاص بعد از عام است و اشاره به اهمیت این دو کار است. «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» خداوند متعال ابراهیم! اسحاق و یعقوب را پیشوایانی برای بندگانش قرار داد که به طاعتش فرا می خواندند و به شریعتش عمل می کردند. «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام بدهند، تا علم و عمل را با هم جمع کنند.

«وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ» و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت کننده ما بودند» چرا از نماز و زکات بصورت اخص در آیه مبارکه یاد آور بعمل آمد، بخاطری است که: نماز برترین عبادت بدنی و زکات بهترین عبادت مالی است. یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می دادیم و ترک کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند و ارسته و با اخلاص.

انبیاء برگزیدگان بشر هستند:

خداوند عز و جل از میان آفریدگانش گروهی از انسان ها را برگزیده تا بعنوان سنبلی، و نمونه‌ی کمال انسانی مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه‌ی فضل باشد و حامل مشعل نور و هدایت برای قافله کاروان تمدن بشری در طول ادوار و زمان ها به حساب آیند. الله متعال آن ها را برگزیده تا هادی و مصلح باشند، انتخاب ایشان از روی علم بوده، خداوند خود به تربیت آنان همت گماشته و آن ها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیایشان معرفی کرده.

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبیاء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آن ها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آن ها را به سوی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آن ها در آن است رهنمون شوند.

انبیاء علیه السلام بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده اند. اکرام خداوند بر ایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لا غیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر چند مدارج عالی‌هی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی توان به مقام نبوت رسد و از کانال طاعت و عبادت دسترسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی آید چنانکه گفتیم. بلکه این

مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [الأنعام: 124]. (خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

تفاضل بین انبیاء:

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آن‌ها با برخی تفوق و برتری دارند و خداوند متعال آن‌ها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: ﴿تِلْكَ الْأَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [البقرة: 253]. (این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۝۵۵» [الإسراء: 55]. (ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و به داود زبور عطا نموده‌ایم.) خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أولو العزم» نام برده، آن‌ها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می‌آیند و خداوند آن‌ها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمدص» دستور فرموده آن‌ها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که می‌فرماید: «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.

سبب نام گذاری ایشان به «أولي العزم» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آن‌ها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکذیب و بلای مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر طولانی بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح علیه السلام که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ۝١٤﴾ [العنكبوت: 14]. (نوح را به سوی قومش فرستادیم 950 سال در میان آن‌ها بماند، سرانجام طوفان آن‌ها را فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.)

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۝٤٠» [هود: 40]. جز اندک افرادی از قومش به او ایمان نیاوردند.

مصایب و شداید وارده بر بعضی از انبیاء و محنت‌هایی که از سوی قومشان تحمل می‌کردند به حدی تند بود که بعضی از آن‌ها همانند حضرت ابراهیم علیه السلام را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عزوجل از سر رحمت خویش او را نجات داد.

و هکذا سایر پیغمبران «أولي العزم» همانند موسی و عیسی و محمدصلی الله علیه وسلم اذیت و شکنجه، فشار و تبعید شدیدی در راه عقاید و آرمان‌های خود تحمل کرده و بر بلایا و شداید صبر و شکیبایی از خود نشان داده‌اند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾

و به لوط، حکمت و دانش دادیم و او را از آن شهری که [اهلش] کارهای زشت مرتکب می‌شدند، نجات دادیم؛ بی تردید آنان قومی بسیار بدکار و فاسق بودند. (۷۴)

بدتر از گناه، اصرار بر گناه و استمرار آن است. استمرار در گناه، ثمره‌ی کفر و سبب بد عاقبتی است.

«وَأَلُو طاً أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» خداوند متعال به لوط نبوت، دانش و فهم سودمند، حکمت و فرزاندگی بخشید به طوری که در رفتار و گفتار و داوری میان مردم، به درستی و استواری عمل می‌کرد. به قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل این کثیر گفته است: لوط به ابراهیم ایمان آورد و از او پیروی کرد. خدا فرموده است: فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است.

حق تعالی وی را از شهر سدوم که مردمش به کارهای پلید آلوده بودند نجات داد. در حقیقت آن‌ها با آلودگی به فحشا و منکر گروهی بدکار، شریر، پلید، از طاعت حق تعالی خارج و منحرف بودند.

باید گفت که در این آیه مبارکه: خداوند متعال به چهار نعمت مهمی که به حضرت لوط داده شده، اشاره می‌فرماید که عبارتند از: حکم، علم، نجات و دخول در رحمت. شاید مراد از «حکم» در این آیه، مقام نبوت باشد، چنانکه درباره‌ی حضرت یحیی نیز به همین معنا آمده است، «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، 12).

نجات دادن خداوند، با تلاش خود انسان‌ها منافاتی ندارد، چنانکه نجات حضرت لوط علیه السلام با فرمان و هدایت الهی و با خواست و تلاش خودش صورت پذیرفت. «فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» (هود، 83).

مراد از «فَأَسْرَقِينَ» در اینجا، کفار است، نظیر آیه‌ی: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» (سجده 18) داستان برآمده لوط مختصر و مهمانی ملائکه ذکر شود.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

و او را در رحمت خود درآوردیم؛ چون او از صالحان بود. (٧٥)
خداوند متعال لوط را برگزید و نعمت خویش را بر وی کامل ساخته از عذاب نجاتش داد؛ زیرا او پروردگارش را فرمانبردار بود و به موجبات محبت و رضایش عمل می‌کرد. یعنی: او از شایستگی بود که برای‌شان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است. پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط ÷ عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و (یاد کن حکایت) نوح را وقتی که پیش از این دعا کرد، پس ما هم دعای او را پذیرفتیم، پس او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ نجات دادیم. (٧٦)
اساساً شنیدن تاریخ دیگران و توجه به مصائب و مشکلات آنان، انسان را صبور می‌سازد، در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! قصه نوح را یادآور شو که قبل از این پیامبران، وقتی قومش او را تکذیب کردند از خدا خواست آنها را نابود کند، خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و مؤمنان خانواده‌اش را از غم بزرگ و خطر عظیم رهانید.

سلسله نسب نوح علیه السلام:

نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادریس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادریس هم به «شیت» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات 1056 سال ذکر شده است.

در روایت بخاری به نقل از ابن عباس آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهایة» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنابراین فاصله زمانی آن‌ها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در روایت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آن‌ها قرنهای دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس (رض) قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او نوح چقدر بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی برمی‌آید.

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از الله را به الوهیت گرفته بودند عقیده داشتند آن‌ها نافع و ضار هستند، می‌بینند و می‌شنوند می‌توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آن‌ها دفع نمایند. آن‌ها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آن‌ها فرستاد تا آن‌ها را بیم دهد.

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مدد کردیم ، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم. (۷۷)

عاقبت، اهل حق، پیروز و اهل باطل، نابود شدند هستند. خداوند نوح را بر قومش که تکذیب‌گر آیاتش بودند پیروز ساخت، زیرا آن‌ها مردم بدکار و پلید بودند. پس خداوند همگی‌شان را با طوفان غرق گردانید. و حتی یک نفر از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 82) قصه ی داود و سلیمان علیهم السلام مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند فیصله می‌کردند و [ما] شاهد (و ناظر) فیصله آنان بودیم (۷۸)

ای پیامبر! و داود و پسرش سلیمان علیهما السلام را یاد کن؛ هنگامی که در قضیه گوسفندان مردی داوری می‌کردند که بر مزرعه شخص دیگری تجاوز کرده و شبانگاه کشتزارش را تلف ساخته بودند؛ داود چنین حکم کرد که گوسفندان در عوض کشت تلف شده از آن صاحب کشتزار باشد. و خداوند شاهد فیصله آنان بود.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

پس آن (قضاوت درست) را به سلیمان فهمانیدیم. و به هر یک [از آن دو] حکمت و علم داده بودیم. و کوه‌ها را برای داود مسخر ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و پرندگان را (نیز مسخر کردیم) و ما کننده این کار بودیم. (۷۹)

در آیه مبارکه احترام از مقام عالی پدر، حتی در ترتیب ذکر نام داود علیه السلام را قبل از فرزندش سلیمان علیه السلام ذکر نموده است.

قضاوت، یکی از شئون انبیا است:

مفسران می‌نویسند: در یکی از روزها: دو نفر مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داود علیه السلام آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این شخص از غوچل شان بیرون بیرون آمده و به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داود علیه السلام در فیصله میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده‌اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی‌شود حکم کرد؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستان‌شان را به او بازگرداند؟ داود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این فیصله سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضاوت را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داود علیه السلام را نیز به‌خاطر اجتهادش معذور شمرد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر خویش می‌نویسد: شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان‌که در حدیث شریف براء (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده - حکم این است که: باید مالکان رمه و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگرهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید از طرف روز، زراعت و باغهای خود را نگرهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعت‌شان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه (رح) این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به‌دلیل این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم: «جرح العجماء جبار». «آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌توان است».

«وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ» کوه‌ها و پرندگان را با داود تسبیح گو قرار دادیم، به گونه‌ای که وقتی داود تسبیح می‌گفت آنها هم تسبیح می‌گفتند. ابن کثیر گفته است: از بس که داود در تلاوت صدای لطیف و خوبی داشت، در وقت تلاوت زبور، پرنده در هوا می‌ایستاد و او را در تسبیح همراهی می‌کرد و کوه‌ها با فروتنی و توبه‌کنان آن را باز می‌گفتند. (مختصر ۵۱۶/۲).

از این رو جبال را قبل از طیر آورده است که تسخیر و تسبیح آن جالبتر و عجیبتر است و بیشتر جلب توجه می‌کند؛ چون کوه جماد است. «وَكُنَّا فَأَعْلَيْنَ (79)» و ما قدرت چنان عملی را داشتیم یعنی: ما انجام‌دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هر دو و به تسبیح و داشتن کوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضي به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس علي جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضي بخلافه فهو في النار». «قضات بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خداوند متعال به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است».

سلسله نسب داوود علیه السلام:

داوود علیه السلام فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داوود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور بر وی نازل فرمود. «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ٥٥» [الإسراء: 55].

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾

و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگ تان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید. (۸۰)

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ» و خداوند متعال به داوود صنعت زره‌سازی را آموخت لذا او می‌دانست که چگونه میخ‌های زره را بر اندازه حلقه‌های آن بسازد.

قتاده گفته است: اولین انسانی که زره را ساخت داوود علیه السلام بود. در ابتدا، زره از چند صفحه تشکیل می‌شد و داوود اولین کسی بود که زره را بافت و به صورت حلقه در آورد. (تفسیر قرطبی ۳۲۰/۱۱).

«لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا در جنگ شما را از شر دشمنان حفظ کند.

«فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» پس آیا شما این نعمت حق تعالی بر خود را سپاس می‌گذارید؟ زیرا او داوود را بر شناخت و تولید آن فن توفیق داد و سپس این صنعت به فضل او تعالی در میان مردم گسترش و انتشار یافت.

بعد از ذکر خصوصیات داوود علیه السلام به ذکر اختصاصات پسرش، سلیمان پرداخت فرمود:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾

و ما باد سریع را برای سلیمان مسخر ساختیم که به حکم او به سوی سرزمینی روان می‌شد که در آن برکت نهاده‌ایم و ما به هر چیز دانا بودیم. (۸۱)

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» خداوند متعال برای سلیمان تند باد را رام ساخت. «تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که به فرمانش جریان می‌یافت و او و همراهانش را به بیت المقدس در شام انتقال می‌داد؛ آنجا که سرزمینی حاصل خیز، پاکیزه و بسیار پر خیر و برکت است.

«وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (81)» و به تمام امور آگاه بودیم و جز به خاطر این که او را از حکمت آگاه کنیم، ملک و مکانت را به او عطا کردیم. در تفسیر انوار القرآن آمده است: یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و تحت فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی.

مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت.

پرنندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افکندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند. سعیدبن جبیر (رض) می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار چوکی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن‌گاه سلیمان علیه السلام به پرنندگان فرمان می‌داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست ببرد و باد چنین می‌کرد.»

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

و مسخر ساختیم برای سلیمان از شیاطین گروهی را که برای او (در بحر) غواصی می‌کردند (برای او مروارید را از بحر بیرون می‌آوردند) و کارهای دیگر غیر از آن می‌کردند، و ما نگهبان آنها بودیم. (۸۲)
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (83 الی 91) قصه ی ایوب، اسماعیل، ادریس، ذو الکفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم مورد بحث قرار می‌گیرد.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾

و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را ندا کرد (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی. (۸۳)

«وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای پیامبر! «و یاد کن ایوب را»؛ یاد کن قصه ایوب علیه السلام که با زاری و تضرع در پیشگاه الله متعال التماس و دعا می‌کرد و می‌گفت: «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ» به بلا و مصیبت و سختی گرفتار شده‌ام. خداوند متعال او را به از دست دادن خانواده، مریضی جسمی و از بین رفتن مال مورد آزمایش و ابتلای قرار داد. دیده می‌شود؛ که انبیا هم در زندگی مادی، همچون سایر مردم عادی به مشکلات مریضی‌هایی

مبتلا می‌شده‌اند، اگر چه این تکالیف در ظاهر، ضرر می‌نماید، ولی در بسیاری از مواقع باطناً لطف خفی و رحمت الهی است، بلاها دارای ابعاد گوناگونی است، گاهی برای آزمایش است، گاهی برای رشد فکری و علمی، و زمانی هم برای عبرت آموزی به دیگران. «ذِکْرَى لِلْعَابِدِينَ»

ولی حضرت ایوب علیه السلام در مقابل همه ای مصایب صبر را پیشه کرد و آن مصیبت را به حیث سرمایه قرب پروردگار حساب کرد، او به پروردگارش پناه برد و از مولایش چنین خواست: پروردگارا! به من آسیب رسیده است پس آن را از من بر طرف کن «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که تویی مهربان‌ترین مهربانان. و دعا را به صراحت نگفت ولی خود را به ضعف و ناتوانی و خدا را به مهربانی توصیف کرده است تا به او رحم کند در مقام دعا، خدا را با صفتی بخوانیم که با در خواست و مایحتاج ما تناسب داشته باشد.

واقعیت امر اینست که یادآوری و مرور تاریخ زندگانی پیامبران و سایر بزرگان، بهترین وسیله‌ی تسکین و صبر و ارشاد و راهنمایی برای انسانها می باشد، این قصه ها باید خواند و از آن باید درس عبرت گرفت.

حضرت ایوب علیه السلام از خداوند درخواست دفع بلای مریضی که به آن دچار شده بود را داشت، ولی پروردگار با عظمت و مهربان علاوه بر اجابت خواسته او، اهلش را هم به او باز گرداند.

**فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذِکْرَى لِلْعَابِدِينَ ﴿۸۴﴾**

پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم، و خانواده‌اش و (نیز) مانندشان را همراه با آنان به او دادیم تا (اینها) رحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت کنندگان باشد. (۸۴)

پس الله متعال دعایش را اجابت نموده آسیب وارده را از وی برطرف کرد، در مصیبتش بهبود رونما ساخت و خانواده‌اش را به وی برگردانید، از بلای وارده عافیتش بخشید و به او از فضل و منت خویش مال بسیار و مضاعفی بخشید.

امام قرطبی گفته است: یعنی برای بندگان یادآوری باشد؛ زیرا وقتی برای آنان بلایا و مصایب و صبر ایوب بازگو شود، آنها هم در موقع سختی دنیوی صبر را پیشه می‌کنند. همان طور که ایوب چنان کرد، ایوب بزرگترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود بود. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۱۱).

روایت شده است که ایوب علیه السلام هیجده سال را در مصیبت سپری کرد و همسرش روزی به او گفت: ای کاش در پیشگاه خدا دعا می‌کردی! ایوب به او گفت: چند سال را در ناز و نعمت به سر بردیم؟ گفت: هشتاد سال.

ایوب گفت: من در پیشگاه خدا خجالت می‌کشم که دعا کنم؛ زیرا من به اندازه‌ی مدت رفاه و ناز و نعمت بلا ندیده‌ام. (تفسیر نسفی ۸۷/۳).

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبئلي الرجل علي حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا أشد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به

مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

علماء در نسب ایوب اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل الله است.

امتحان و آزمایش:

نام مبارک حضرت ایوب علیه السلام در قرآن عظیم الشان بصورت کل چهار بار در سوره های نساء (۱۶۳)، انعام [۸۴]، انبیاء [۸۳]، ص [۴۱] تذکر یافته است. طبق روایات تاریخی اسم پدرش «انوص» یا «اموص» و مادرش از نسل لوط و از بنی اسرائیل است. خداوند، افتخار پیامبری را به وی داد، نعمت دنیوی را بر رویش گشود و دارای اموال و زن و فرزندان زیادی شد.

ایوب ناگهان مدتی طولانی مریض شد، و یکی پس از دیگری فرزندان و اموال خویش را از دست داد. او با بینوایان بسیار مهربان و دلسوز بود و از کودکان یتیم و افراد بی سرپرست مراقبت و نگهداری می‌کرد و بیچارگان را یاری می‌داد.

حضرت ایوب در ارتباط وضع صیحی اش، در مورد خانواده اش، شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، ولی بر همه‌ی مصیبت‌ها صبر را پیشه کرد، تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در بین انسانها می‌باشد. طوریکه مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۴۴» [ص: 44]. (ما ایوب را شکیبیا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.) حضرت ایوب علیه السلام ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمین‌های فراوان و باغ‌های زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلاها و امراض صبر ورزید.

سیرت نویسان می‌نویسند: از بس که مریضی زار و نزارش کرده و رنج و مصیبت از پایش در آورده بود؛ به درگاه خداوند متعال دست به دعا بلند نموده و در نهایت ادب و تواضع گفت: «پروردگارا! مریضی و رنج فراوان مرا گرفته و سخت ناتوان گشته‌ام و تو مهربان‌ترین مهربانانی و جز تو کسی ندارم». در دعایش به ضرر و زیان مالی اشاره نکرد و کارهایش را به الله متعال واگذار کرد و به این دعای موجز اکتفا کرد؛ چون می‌دانست که الله متعال از احوالش خبر دارد و خداوند، سلامتیش را به او باز می‌گرداند و به رحمت خود به جای زن و فرزند و اموال از دست رفته اش، همه را دو چندان به او عطا می‌کند.

«اللهم صبرا کصبر ایوب»: بارالها! صبری چون صبر ایوب به ما ارزانی دار. (بنقل از رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته علی صابونی)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذالكفل را که هر یک از بندگان صابر ما بودند. (۸۵) ای پیامبر! و اسماعیل، ادريس و ذالكفل را یاد کن که بر طاعات صابر بودند «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» تمام آنها پیامبران اهل احسان و صبر بودند، در راه خدا تلاش کردند و در مقابل اذیت و آزاری که دیدند شکریا بودند. پس سزاوار پاداش و نام نیک گردیدند.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از صالحان بودند. (۸۶) و خداوند متعال این گروه انبیا را زیر چتر رحمت و رعایت خویش داخل نمود؛ زیرا ایشان میانه خود و پروردگار خویش را با عمل به طاعتش و ترک معصیتش، به سامان آورده و اصلاح نمودند.

سلسله نسب حضرت اسماعیل:

اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند. اسماعیل جد رسول بزرگوار حضرت محمدصلی الله علیه وسلم است. چون او از نسل اسماعیل علیه السلام به دنیا آمده است.

سلسله نسب ادريس عليه السلام:

نام او ادريس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم علیه السلام منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) خنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار می‌رود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادريس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند. ادريس علیه السلام اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادريس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. (البدایة والنهایة ج 1 ص 99).
علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادريس در بابل به دنیا آمده و تعدادی فرموده‌اند که: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، قول اول است.

مدت اقامت ادريس عليه السلام در روی زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝٥٧». مواظب و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آن‌ها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: 4]. ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش

نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آن‌ها بیان کند و توضیح دهد. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

سلسله نسب ذوالکفل:

اهل تاریخ گفته‌اند: ذوالکفل فرزند ایوب است. پس نسب او همان نسب ایوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ایوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضی از طاعات و عبادت‌ها نمود و آن‌ها را به خوبی و نیکی انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از یکدیگر نقل می‌کنند که او دارای قبری در کوهی به نام کوه قاسیون، مشرف بر دمشق، می‌باشد.

بعضی از علماء گفته‌اند: او پیغمبر نبوده بلکه یکی از صالحان بنی اسرائیل بوده است. اما ابن کثیر پیغمبر بودن او را ترجیح داده چون خداوند او را مقارن انبیاء ذکر فرموده است: «وَاسْمِعِيلَ وَادْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ ۝ ۸۵ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ ۸۶» [الأنبياء: 85-86]. اسماعیل و اردیس و ذوالکفل را که جملگی از زمره‌ی شکیبایان بودند* ما آنان را غرق رحمت خود کردیم چرا که ایشان از زمره‌ی شایستگان و بایستگان بودند.

در سوره‌ی «ص» بعد از داستان ایوب می‌فرماید: «وَأَذْكَرَ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ ۝ ۴۸» [ص: 48]. از اسماعیل و الیسع و ذوالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

ابن کثیر می‌گوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذوالکفل شده است چنین برمی‌آید که او از جمله‌ی پیغمبران بوده است و این قول مشهور است (البداية والنهاية ج 1 ص 227).

قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آن‌ها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از بحث بیستر در این موضوع خودداری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر (رض) چنین آورده است: «کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او قرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند.

می‌گفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آن را ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینارها را با خود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل درگذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود دارد. اگر این روایت محفوظ و

صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است. بعضی از مؤرخان نقل می‌کنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آن‌ها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستان‌هایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آن‌ها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آن‌ها خودداری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آن‌ها بی‌نیاز می‌کند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾

و ذالنون (صاحب ماهی - یونس) را یاد کن وقتی که خشمگینانه (از میان قومش) بیرون رفت و گمان کرد که بر او تنگ نمی‌گیریم. پس در تاریکی‌های شکم ماهی فریاد نمود که (ای الله) معبود (برحق) جز تو نیست، تو پاک و منزهی، واقعا که من از ظالمان بودم. (۸۷)

باید گفت که در مباحث از قصه‌های تاریخی، همیشه از شیرینی‌ها و موقفت‌ها بحث نشده، بلکه در این قصه‌ها به حوادث تلخ و شکست‌ها نیز اشاراتی بعمل آمده است که یکی از آنان داستان وقصه حضرت یونس علیه السلام می‌باشد.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «وَذَا النُّونِ» برای قومت قصه ذوالنون - یونس بن متی - را یاد کن؛ که او را نهنک بلعید.

نون یعنی ماهی بزرگ و یونس را «ذا النون» گفته‌اند؛ چون او را بلعید. «إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» هنگامی که از میان قومش خشمگین از شهر بیرون رفت آنگاه که دعوتش را رد نمودند. چون آنان را به ایمان فرامی‌خواند، اما آنها کافر شدند، پس از آنها خشمگین شد و از آن شهر خارج شد، از این رو خدا فرموده است: «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» درست نیست گفته شود: از خدا عصبانی بود. ابو حیان گفته است: باید گفته می‌شد آن که می‌گوید: از خدا عصبانی بود، پرت شود؛ زیرا با مقام نبوت جور در نمی‌آید و مناسب نیست. (البحر ۳۳۵/۶).

وامام رازی گفته است: درست نیست غضب و عصبانیت را به خدا نسبت داد؛ زیرا چنین صفتی از آن فردی است که نمی‌داند خدا مالک امر و نهی می‌باشد. و نادان نمی‌تواند مؤمن واقعی باشد تا چه رسد به این که بتواند به مقام نبوت و پیامبری برسد. و قهر و کینش در مورد قومش به خاطر خدا بود، و از کفر و کافر عصبانی و ناراضی بود. (تفسیر رازی ۲۱۴/۲۲).

«فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یونس گمان برد که کیفر و عقوبت را بر او سخت نمی‌گیریم و او را در مضیقه قرار نمی‌دهیم. همان گونه که در جای دیگری نیز می‌فرماید: «وَمَنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» و کسی که خدا بر او سخت گرفت، پس «نقدر» از مادهی «قدر» است نه از قدرت.

امام فخر رازی گفته است: هر کس درباره‌ی خدا گمان ناتوانی برد، کافر است. و چنین تصور و نسبتی به هیچ یک از افراد با ایمان درست نیست، پس درباره‌ی پیامبران علیهم السلام چگونه درست است! روایت شده است که ابن عباس نزد معاویه رفت. معاویه

گفت: دیشب امواج قرآن مرا زد و در آن غرق شدم و خلاص شدن از آن برایم مقدور نیست، مگر به وسیله‌ی تو. ابن عباس گفت: موضوع چیست؟ گفت: پیامبر خدا، یونس گمان برده که خدا بر او قادر نیست؟ ابن عباس گفت: این از قدر است نه از قدرت. (تفسیر رازی ۲۱۵/۲۲).

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» پس در تاریکی شب و در شکم ماهی خدای خود را خواند. ابن عباس (رض) گفته است: ظلمات به صورت جمع آمده است؛ زیرا ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی جمع شده‌اند. «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» بانگ برآورد که خدایا! جز تو پروردگاری نیست. «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (87) خدایا! تو از نقص و ظلم منزّه و پاکی، و من به خود ظلم کردم، اما حالا از جمله‌ی توبه کرده‌ها و پشیمان گشتگانم، از تو مسألت دارم سختی را از من برطرف کنی.

در حدیث آمده است: «هر فرد مبتلا و دردمندی که این دعا را بخواند دعایش مستجاب می‌شود» (اصل حدیث را می‌توانید در سنن ابو داود مطالعه فرمایید). و تفصیل موضوع در (تفسیر صفوای التفسیر شیخ مرحوم صابونی تذکر یافته است)

یکی از دروس‌های حاصله از قصه حضرت یونس علیه السلام همین است که: انسان نباید در هیچ وخت رسالت الهی خویش را پایان یافته تلقی نماید و یا اینکه آن را رها کند. دیده شد که در يك حرکت عجولانه، بدون حساب و بی‌اجازه، سزای سختی را بدنبال داشت. مطمئن باشید که الله متعال بر خیالات، افکار و گمان‌های ما آگاه مطلق دارد. دیده شد که يك غضب بیجا، پیامبر را به چه مشکل گرفتار کرد. به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات ناشایستگی يك عمل باعث انواع ظلمت‌ها می‌گردد. اگر حرکت‌ها و حبّ و بغض‌ها به فرمان خداوند و مرضی خاطر او نباشد، نتیجه مطلوب را در پی نخواهد داشت. اقرار به گناه در پیشگاه خداوند، خود يك کمال و از آداب دعاست.

طوری‌که یونس علیه السلام گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و مؤمنان را (وقتی به ما رجوع کنند) این چنین نجات می‌دهیم. (۸۸)

پس خدای متعال دعایش را اجابت کرد و او را از آن غم و سختی رهانید. و این سنت خدا است در مورد هر مؤمن راستینی که پس از هر سختی، آسانی و بعد از هر تنگنا، فراخی و گشایشی برایش قرار می‌دهد.

دعایی که در آن، اقرار به توحید، تنزیه پروردگار و اعتراف به خطا و اشتباه و گناه باشد، مستجاب است، دعا حضرت یونس علیه السلام استجاب یافت و نهنک به فرمان پروردگار او را به ساحل بحر افکند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند است. والله اعلم

تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است:

مفسران می‌نویسند: افکندن یونس علیه السلام در شکم نهنک برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود. («تفسیر انوار القرآن» تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

دعای حضرت یونس برای هرکس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است:
«وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی چنان که حضرت یونس علیه السلام را از غم و مصیبت

نجات دادیم، هم چنان با همه مؤمنان چنین خواهیم کرد، به شرطی که با صدق و اخلاص به سوی ما متوجه باشند و به ما پناه ببرند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «دعای ذوالنون که آن را در بطن ماهی خوانده بود یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: 87] هر مسلمانی برای مقصدی وقتی به آن دعا کند خداوند متعال استجاب خواهد نمود. (رواه احمد و الترمذی و الحاكم و صححه من حدیث سعد بن ابی وقاص - مظهری)

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده‌اند. تنها بر این متفق‌اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب می‌رسد.

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن‌ها رواج پیدا کرده بود. حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن‌ها بود آن‌ها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن‌ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن‌ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن‌ها خارج شد و آن‌ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن‌ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن‌ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن‌ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را می‌رساند آنجا که می‌فرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۸۷» [الأنبياء: 87]. (یاد کن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آن‌ها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه‌هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و خوفناک بود، خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آن‌ها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَعَابَ الِجْزِيِّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعَّمْنَا بِهِمْ إِلَىٰ حِينِ ۹۸» [یونس: 98]. (هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان

سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾

و زکریا را یاد کن چون پروردگارش را ندا کرد که ای پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی. (۸۹)

انبیا هر زمانیکه به کدام مشکلی روبرو و مواجه شده اند، به درگاه الهی شتافته و گشایش آن مشکل و پرابلم را از پروردگار خویش خواستار شده اند. بطور مثال در آیات قبلی دعای های که پیامبران هر یک حضرت نوح علیه السلام، حضرت ایوب علیه السلام، و حضرت یونس علیه السلام را مطالعه نمودیم. و در این آیه مبارکه قصه حضرت زکریا علیه السلام را یاد آور شده می فرماید: ای محمد! و زکریا آن پیامبر بزرگوار را یاد کن؛ که مخلصانه از پیشگاه الهی خواست و گفت: پروردگار! مرا تنها بدون فرزندی که علم، حکمت و نبوت را از من به ارث برد مگذار.

ابن عباس گفته است: در آن موقع یک صد سال از عمرش گذشته بود و زنش در سن نود و نه سالگی قرار داشت. (تفسیر رازی ۲۱۷/۱۲).

«وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» خدایا! و تو بهترین باقی ماندگان و بهترین کسی هستی که همه مردگان را جانشینی! زیرا حق تعالی بعد از فنای خلقش باقی است.

آلوسی گفته است: در این بخش از آیه خدا را به «جاودانگی» و غیر او را به «فنا پذیری» توصیف کرده و از ابر رحمتش طلب باران لطف و رحمت کرده است. (روح المعانی ۸۷/۱۷).

انسان نباید از درگاه الهی و نباید از رحمت الهی مأیوس شود. در آیه مبارکه خواندیم: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى» زمانیکه زکریا ندا داد، خداوند با عظمت حتی به انسانی که نسل همچون زکریا علیه السلام از همسری عقیم اش طفلی عنایت فرمود. مطمئن باشید که ذکر کلمه «رب» و تکرار آن در دعا، درخواستها را با اجابت مقرون می سازد.

سلسله نسب زکریا:

نام زکریا در قرآن عظیم الشان بصورت کل 8 بار آمده است، در سوره های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. ولی داستان او به صورت مفصل در سوره های آل عمران و مریم آمده است.

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب هاشم به یعقوب موسوم به اسرائیل می رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آنها به تفصیل واجب است.

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای او ذکر نکرده اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طولی برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان می رسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رجبام پسر سلیمان پسر داود» می رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء می گوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب های قانونی مورد اعتماد نصاری می باشد. در زمان

داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت‌المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل می‌کنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می‌کنند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (حمل) گردانیدیم، البته آنان در (انجام) کارهای خیر شتاب می‌کردند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و برای ما متواضع بودند. (۹۰)

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خداوند متعال دعا زکریا را اجابت کردیم. «وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ» و به او با وجود کهن‌سالی و پیری اش الله متعال فرزندی به نام یحیی به او بخشید، «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» و همسرش را آماده آن ساخت که بتواند باردار شده و زایمان کند حال آنکه او زنی عقیم و سالخورده بود.

ابن عباس گفته است: زنش بد اخلاق و زبان دراز بود، خدا او را اصلاح کرد و حسن اخلاق به او عطا کرد. (نظر اول از آن قتاده و سعید بن جبیر و بسی از مفسرین است. قرطبی ۳۳۶/۱۱).

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» کمالات انسانی زمانی با ارزش است که دائمی باشد نه زودگذر و موقت.

دعای پیامبران مذکور را از این جهت قبول کردیم که آنها صالح بودند و در طاعت خدا جدیت و تلاش به خرج می‌دادند. یعنی: زکریا و همسرش علیهماالسلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می‌خواندند و به‌سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند.

سعادت کامل، زمانی است که همه‌ی اعضای خانواده در انجام کار خیر، با یکدیگر شریک، همفکر و همگام باشند. «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ»

آنچه مایه‌ی ارزش بیشتر کارهای خوبست، سرعت و نشاط در انجام آنهاست. سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجاب دعا مؤثر است

«وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» به طمع و امید برخورداری از رحمت، ما را می‌خواندند و از بیم و هراس عذاب، از ما التماس می‌کردند.

«وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند. و در نهان و آشکار در پیشگاه خدا سر ذلت و فروتنی خم کرده و از کیفرش می‌ترسیدند.

سلسله نسب یحیی:

نام یحیی در چهار آیه از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است:

خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۚ ۱۲»

[مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو ببینش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرار داد.

یحیی پسر زکریا یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان پسر داود علیه السلام می‌رسد او از سبط یهودای پسر یعقوب می‌باشد چون بنابر تحقیق انجام شده داود از سبط یهوذا بوده است.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

و (یاد کن) زنی را که پاکدامنی خود را حفظ کرد (مریم)، پس از روح (مخلوق) خویش در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه (قدرت خود) برای جهانیان قرار دادیم. (۹۱) «أَحْصَنَتْ»: مصون و محفوظ داشت. «فَرْجَهَا»: عورت خود را. کنایه از پاکدامنی و عفت است. «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: خود را از آمیزش با مرد، چه از راه حلال و چه از راه حرام، به دور داشت، خویشتن را از آلودگی به بی‌عفتی مصون و محفوظ کرد و عقیف و پاکدامن زیست. «نَفَخْنَا»: مراد از نفخ و دمیدن، پدید آوردن رازی از رازهای الهی در شکم مریم است که در پرتو آن حیات جنینی فرزندش عیسی برقرار و بر دوام گردد (ملاحظه شود سوره حجر آیه 29). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی)

پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است:

«الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و داستان مریم دختر عمران را یاد کن؛ داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم، است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید.

پاکدامنی مادر می‌تواند او و فرزندانش را به بالاترین مقام‌ها برساند. ابن کثیر گفته است: خداوند متعال داستان مریم و فرزندش عیسی را مقارن با قصه‌ی زکریا و پسرش، یحیی آورده است؛ زیرا این دو قصه با هم ارتباط و تناسب دارند؛ داستان زکریا و یحیی عبارت است از خلق فرزندی از پیرمردی سالخورده و پیرزنی که در جوانی عقیم بوده است. اما این قصه بس عجیب‌تر است، و آن عبارت است از خلق فرزندی از یک زن بدون ازدواج و بدون تماس با مذکر، از این رو قصه‌ی مریم را بعد از قصه‌ی زکریا ذکر کرده است.

«فَفَقَحْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (پس در او از روح خویش دمیدیم) مراد روح عیسی علیه السلام است نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است. «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» بناءً مریم و پسرش نشانه‌ای آشکار بر قدرت حق تعالی بودند که بشر امتی پس از امت دیگر از آن درس و آموزه برمی‌گیرند. در حدیث شریف آمده است: «كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا: أَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثُّرَيْدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». بخاری (3411) و مسلم (2431) «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست».

سلسله نسب مریم:

مریم دختر عمران صدیقه‌ی باکره و دختر عقیفه‌ای است که در حجره‌ی فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددی از قرآن به تعریف و تمجید از او پرداخته است بطور مثال در (آیه 12 سوره التحریم) می‌فرماید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتِ

عَمْرُنَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا كَانَتْ مِنْ أَلْفَيْتَيْنِ ۝ ١٢» (همچنین خداوند مریم دختر عمران را مثل زن است که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاه داشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران بود.) پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی فرزانه‌ای از دانشمندان بنی اسرائیل بود. همسرش (مادر مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیق بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می‌دهد. خداوند دعای او را استجابت نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می‌کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از باب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنِ الذَّكَرُ كَأَلْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ ٣٦» [آل عمران: 36]. (گفت: خداوند من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنیا آورده آگاه‌تر است (خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و فرزندانش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم.) اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه‌اش این مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می‌شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می‌شود. عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکره‌ی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد «وَصَدَّقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا كَانَتْ مِنْ أَلْفَيْتَيْنِ ۝ ١٢» [التحریم: 12]. (و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.)

عیسی، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمدصلی الله علیه وسلم آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آن‌ها باد.

نسب عیسی در انجیل:

هرگاه سخن از نسب عیسی به میان می‌آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می‌آورند چون حضرت عیسی در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می‌باشد. (انجیل متی صفحه 1-20). یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می‌زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آن‌ها این بود که پسر جوان در میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق

یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت می‌گوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید.

در میان تمامی انجیل‌ها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است، چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾

این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید. (۹۲)

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» درحقیقت دین تمام پیامبران اسلام است و آفریننده روزی بخش تدبیر کننده تنها خداوند متعال می‌باشد؛ این عباس گفته است: یعنی دینتان یکی است. (مختصر ۵۲۰/۲).

زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. همه‌ی ادیان الهی، در مقصد و هدف یکی هستند. توحید و وحدت کلمه، اساس کار و شعار اساسی ادیان الهی را تشکیل می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علا: فرزندان یک مرد از زن‌های مختلف‌اند. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» و من پروردگار شما هستم و به غیر از من معبودی به حق موجود نیست. پس مرا به تنهایی پرستش کنید.

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاِجِعُونَ ﴿٩٣﴾

ولی [آنان] دین شان را در میان خود قطعه قطعه کردند [و نسبت به دین گروه گروه شدند و به شدت با هم اختلاف پیدا کردند]؛ و همه آنان به سوی ما باز خواهند گشت [تا سزای سخت این گروه گرای را ببینند]. (۹۳)

منشأ تفرقه در ادیان الهی و دین اسلام، خود مردم هستند، طوری که می‌فرماید: «وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» یعنی: امتها میان خود در کار انبیا علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند بعضی موحد و بعضی یهودی و بعضی نصرانی و بالاخره جمعی مجوس شدند. «كُلُّ إِلَيْنَا رَاِجِعُونَ» بازگشت همه‌ی آنان به سوی ماست و محاسبه‌ی تمام آنان بر عهده‌ی ما می‌باشد. تفرقه‌اندازان باید خود را برای پاسخگویی در محضر الهی آماده کنند.

امام فخر رازی در معنی ایه مبارکه می‌فرماید: دین را در بین خود تقسیم و قطعه قطعه کردند، همان‌طور که جمعی در بین خود چیزی را تقسیم می‌کنند. بدین ترتیب اختلاف

آنان را در دین مثال زده است؛ چرا که به صورت فرقه‌ها و احزاب گوناگون درآمدند. (مختصر ۵۲۱/۲).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعاً امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت.»

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾
 هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوشش‌هایی او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود). (۹۴)

اگر توفیق همه‌ی کارهای خیر را بدست نیاوردید، حداقل هر مقدار از آن را که برایتان ممکن است، انجام دهید. آنچه مهم است، سعی و تلاش برای انجام کار نیک است، هر چند جامه‌ی عمل نپوشد. اعمال انسان ثبت می‌شود و پاداش بر اساس حساب و کتاب است.

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾
 و اهل دیاری را که ما هلاک گردانیم دیگر زندگانی بر آنها محال و حرام است و هرگز (به دنیا یا به ایمان) باز نخواهند گشت. (۹۵)

یعنی محال است که قبل از روز قیامت به دنیا برگشته و بر آنچه کرده‌اند پشیمان و توبه‌کار شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی محال است وقتی اهل منطقه‌ای را نابود کردیم، بار دیگر به دنیا باز آیند و برگردند. در روایتی دیگر از او آمده است: لَا يَرْجِعُونَ یعنی «لا یتوبون» ابن کثیر گفته است: نظر اول روشن‌تر است. و در البحر آمده است: یعنی امکان ندارد اهل محلی که آنها را به سبب کفرشان نابود کردیم، باری دیگر به دنیا برگردند و ایمان بیاورند، اما وقتی زمان رستاخیز فرا می‌رسد، آنگاه برمی‌گردند. (المسیر ۳۸۹/۵).

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾
 تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها شتابان از هر بلندی بیایند. (۹۶)

منظور این است: یاجوج و ماجوج از بس که زیادند از هر طرف بیرون آمده و در سرزمین فساد ایجاد می‌کنند.

یاجوج و ماجوج اقوامی اند که با حملات خود به مناطق همجوار، موجب فساد در زمین و خرابی و نابودی می‌شدند، تا آنکه به دست ذوالقرنین سدّی ساخته شد و راه نفوذ آنان به دیگر مناطق بسته شد.

ولی یکی از نشانه‌های قیامت و پایان عمر زمین، خراب شدن این سدّ و هجوم مجدد این اقوام است. چنانکه در آنجا فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» (کهف ۹۸) و در اینجا در آیه بعد می‌فرماید: «وَ أَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ». به هر حال این آیات، نوعی پیشگویی در مورد یورش تجاوزکاران و سرازیر شدن آنان به همه‌ی مناطق زمین است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي عَقْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾

و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیک شود، پس ناگهان چشم های کافران خیره شود [و گویند]: وای بر ما! که ما از این روز در بی خبری سنگینی قرار داشتیم، بلکه ما ظالم بودیم. (۹۷)

مفسران گفته‌اند: یکی از نشانه های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛ ابن مسعود گفته است: بعد از خروج یاجوج و ماجوج زمان قیامت برای مردم مانند وقت فارغ شدن بارداری است که مدتش سرآمده و خانواده نمی‌دانند شب فارغ می‌شود یا روز. (البحر ۳۴۰/۶).

یاجوج و ماجوج گروهی از نواسه گان یافت یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد. {نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافت. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافت ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به ساعد بن المسیب رحمه الله نسبت داده است والله اعلم}

ابن کثیر می‌فرماید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک‌تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم) در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟

می‌فرماید: از هر یک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مژده دهید که یاجوج و ماجوج فدیة شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام‌های یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد.)

در حدیث نواس بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لُد می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را ندارد. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر می‌شوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز

می‌فرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو می‌دهد که مثل آینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار می‌خورند و زیر پوستش نیز سایه می‌گیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش می‌فرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را می‌گیرد و فقط فاسدان و تبهکاران می‌مانند که الاغوار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان به پا می‌شود».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 106) در باره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل می‌آید.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبٌ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾

در حقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد.

(98)

«إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای مشرکین! شما و چوب و سنگ‌هایی که پرستش می‌کنید هیزم دوزخید. ابو حیان گفته است: حصب آن است که در آتش جهنم انداخته می‌شود، و قبل از این که در جهنم انداخته شود نام حصب بر آن اطلاق نمی‌شود مگر به طریق مجاز. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (98)» شما همراه فجّار بدکار وارد آن می‌شوید.

لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهِةٍ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی‌شدند و همه آنها (عابدان و معبودها) در آنجا جاودانه‌اند. (99)

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: عذاب شرک، عذابی ابدی است، بناً نباید به غیر خدا دل نبندیم و سرنوشت خود را به خدایان دروغین و عاجز گره نزنیم «لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهِةٍ مَا وَرَدُوهَا» اگر آن بت‌های مورد پرستش شما خدا بودند، داخل جهنم نمی‌شدند. «وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (99)» عابد و معبود عموماً و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

آنها در آن ناله‌های دردناک دارند، و چیزی نمی‌شنوند! (100)

«زَفِيرٌ»: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است، صدائی که در گلو شکسته شود و به سبب غم و اندوه با زحمت اداء گردد. «لَا يَسْمَعُونَ»: نمی‌شنوند. مراد شنیدن سخنان دل‌انگیز و مایه سرور است (اعراف / 44).

دوزخ، جایگاه ناله‌های بی‌جواب است:

بی‌پاسخی ناله‌ها و فریادها، خود شکنجه دیگری برای اهل دوزخ است. «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» گروه کافران عذاب شده در جهنم آه و ناله‌ی کفار بلند است همانند صدای آهی که از قلبی محزون و صدمه دیده بیرون می‌آید.

«وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (100)» و آنان از سختی‌های سخت عذاب و بسیاری وحشت و هراس، چیزی را نمی‌شنوند.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَ بُكْمًا وَ صُمًّا.» منظور از جمله «لَا يَسْمَعُونَ» این نیست که اهل دوزخ هیچ صدایی را نمی‌شنوند، بلکه هدف آنست که هر چه فریاد می‌زنند پاسخ نجات بخشی را دریافت نمی‌کنند،

زیرا در قرآن آیاتی است که بر شنیدن اهل جهنم دلالت می‌کند، آنجا که از مأمور عذاب، مهلت می‌خواهند و یا از خداوند، درخواست نجات می‌کنند و یا زمانی که از آنان سؤال می‌شود پاسخ می‌دهند.

امام قرطبی گفته است: شنیدن موجب شادی و انس است، اما خدا آن را در جهنم از کفار منع و دریغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

و ابن مسعود گفته است: آنهایی که در آتش جهنم مقیم و ماندگار هستند در تابوت آتشین قرار می‌دهند و با میخ‌های آتشین در تابوت را پرس می‌کنند و چیزی نمی‌شنوند و هیچ کدام از آنان جز خود احدی را در عذاب نمی‌بیند. آنگاه آن آیه را تلاوت کرد. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

بی گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، این‌ها از دوزخ دور داشته خواهند شد. (۱۰۱)

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ خداوند متعال، به وعده‌هایی که به اهل ایمان و تقوی داده است وفا می‌کند، در آیه مبارکه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» بی‌گمان کسانی که از قبل در قضا و قدر الله برای شان سعادت پیشی گرفته است از آتش نجات یابنده‌اند؛ «أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» نه به آن داخل می‌شوند و نه از سوی الله آزاری به ایشان می‌رسد چرا که ایشان را به اسباب نجات توفیق بخشیده و به راه فوز و فلاح هدایت نموده است. کسی که به بهشت وارد شود، دیگر وارد جهنم نمی‌شود.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: آنها عبارتند از اولیاء الله، که برق آسا از روی صراط می‌گذرند. و کفار دست به زانو در آن خواهند ماند. (مختصر ۵۲۳/۲).

شان نزول آیه 101:

717- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (98) (انبیاء 98)» به یقین شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، آتش افروز جهنم [خواهید بود]. شما بر آن وارد خواهید شد» نازل شد. ابن زبیری گفت: پرستندگان آفتاب، مهتاب، فرشتگان و عزیز همه باهم همراه با خدایان ما در دوزخند. پس الله متعال «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (101) و وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ (57) وَقَالُوا أَلَيْسَ خَيْرًا أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (58) (زخرف: 57 - 58)» و چون [آفرینش] فرزند مریم مثل زده شد، آن گاه قومت از آن بانگ [به ریشخند] برداشتند و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او. [آن مثل را] برای تو جز از روی جدال نزدند حق این است که آنان گروهی ستیزه جویند» را نازل کرد. (حاکم 2 / 385 و طبری 24838 از ابن عباس روایت کرده اند. در اسناد طبری عطاء بن سائب راستگوست مگر شوریده خرد شده، این حدیث متابع دارد که حاکم روایت کرده و صحیح شمرده و ذهبی هم موافق است و واحدی 616 و طبرانی 12 / 153 هم از ابن عباس روایت کرده اند. در اسناد ابن عاصم بن بهدله صدوق است و گاهی خطا می‌کند. طبری 24835 از ابن اسحاق به صورت مرسل روایت کرده است. مراجعه شود: «تفسیر شوکانی» 1747 و 1817).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

(حتی) آواز دوزخ را نمی‌شنوند و آنان در آنچه نفس‌هایشان خواهش داشته باشد، همیشه خواهند بود. (۱۰۲)

«حَسِيسَهَا»: صدای آتش. صدای شعله‌ها و تتوره کشیدن آتش. بهشتی جای است که هر آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد در آن موجود است. در قیامت، اهل بهشت، فارغ از هر نوع رنج و ناله در معیشت عالی زندگی بسر می‌برند. اشباع واقعی غرایز، تنها در بهشت ممکن است انسان‌ها در دنیا، بادر نظر داشت اینکه در رفاه و کامیابی به بسر ببرد، ولی بآنهم خواسته یا ناخواسته ممکن است خبرهای ناگوار و حوادث تلخ به گوشش برسد و از لذت و عیش او بکاهد، اما در قیامت، اهل بهشت به دور از هر خبر بد و سر و صدای مخوف و ناله و فریاد گرفتاران، با عیش کامل به کامروایی مشغولند. واقعاً در بهشت، نه محدودیت در نعمت‌هاست «فِي مَا اشْتَهَتْ» و نه محدودیت در زمان بهره‌مندی. «خَالِدُونَ»

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

ترس بزرگ آن‌ها را غمگین نمی‌سازد و فرشتگان به استقبال‌شان می‌آیند (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد. (۱۰۳)

«الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ»: بزرگ‌ترین هراس و عظیم‌ترین و وحشتناک‌ترین بیم. مراد خوف و هراس روز قیامت است که به دنبال نفخه دوم پدیدار و هویدا می‌گردد (سوره: نمل / 87 و 89). «تَتَلَقَّاهُمْ»: پذیره ایشان می‌گردند و با آنان رویاروی می‌شوند.

باید گفت که: دفع شر، مهم‌تر از جلب منفعت است. بناً در آیه مبارکه بحث اول را موضوع دوری از غم‌ها مطرح گرفته است، بعداً به دریافت بشارت‌ها مژده داده است طوری که می‌فرماید: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ» (ترس بزرگ) یعنی: خوف و ترس روز قیامت بعد از نفخه آخر، آنان را اندوهگین نمی‌کند؛ زیرا آنها از آن در امانند. و از عذاب در حفظ گشته‌اند. «وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فرشتگان با مژده‌ها

استقبال‌شان نموده و به آنان می‌گویند: این همان روزی اکرام و برخوردارگی از نعمت‌هایی است که خداوند متعال به شما رستگاری عظیم و کامیابی بزرگ را در آن وعده داده بود. این همان روز اکرام و برخوردارگی از نعمت‌ها است. واقعاً تحقق وعده‌های الهی حتمی است. اگر امروز دنیا به کام طاغوتیان افتاده، غمگین و متاثر نباش، اطمینان باید داشته باشی که: روزگار مؤمنان نیز فرا خواهد رسید. ان شا الله تعالی.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نِعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا

كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

روزی که آسمان را مانند پیچیدن صفحه نوشته شده کتاب‌ها می‌پیچیم طوری که بار اول آفرینش را آغاز کردیم (بار دیگر) آن را باز می‌گردانیم. وعده لازمی بر عهده ماست، یقیناً ما انجام دهنده (آن) هستیم. (۱۰۴)

قدرت و عظمت خداوند متعال نسبت به در هم پیچیدن آسمان‌ها، به آسانی پیچیدن یک طومار است، طوری که می‌فرماید «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ» روزی که خداوند متعال آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها همراه با سطرهایش در هم

می‌پیچد، همان گونه که پیچیدن يك طومار به معنای محو نوشته‌های آن نیست، در هم پیچیده شدن آسمان‌ها نیز نشانه نابودی آفریده‌ها نیست.

ابن عباس گفته است: مانند در هم پیچیدن صفحه با محتوایش. پس لام به معنی «علی» می‌باشد.

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» او مردم را بر چهره اول بار آنها که بر آن ایجادشان کرده بود برمی‌انگیزد؛ همانگونه که مادران‌شان به دنیاشان آورده بودند.

چنان‌که آفرینش نخستینشان را در شکم‌های مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکم‌های مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم. طوری‌که در حدیث مبارک آمده است: «شما با پای برهنه و بدن لوچ و ختنه نشده در محضر خدا حشر می‌شوید و اولین مخلوقی که روز قیامت لباس به تن می‌کند ابراهیم علیه السلام است». (مسلم آن را از ابن عباس نقل می‌کند).

«وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» وعده‌های الهی حتمی است و عملی می‌شود این وعده‌ای است از جانب الله متعال که از تحقق وعده اش خلاف نمی‌کند؛ زیرا او انجام دهنده وعده‌های خویش است، برای آنچه اراده کرده، هیچ بر گرداننده‌ای نیست.

وعده‌ایست مؤکد و غیر قابل تخلف و تبدیل و انجام دادنش بر ما لازم است و وفای به آن واجب.

آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه خواهیم توانیم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات‌یافتن از چنین روز خوفناک و هیبتناک، اعمال شایسته از پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

ما در زبور (کتاب داود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد. (۱۰۵)

مجاهد می‌فرماید: گفته است: زبور یعنی کتاب‌هایی که قبل از قرآن نازل شده‌اند و ذکر یعنی «ام‌الکتاب» ی که نزد خدا می‌باشد. (این نظر مورد پسند ابن جریر طبری نیز می‌باشد.)

باید گفت که: پیشگویی‌های قرآن قطعی است و سنت الهی آن است که بندگان صالح، حاکم و وارث جهان باشند. در آیه مبارکه آمده است: یعنی در حقیقت خداوند متعال پس از نوشتن در لوح محفوظ در همه کتاب‌های نازل شده نوشت و مقدر کرد که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند؛ همانان که من را آنگونه که شایسته پرستش و اطاعت من است؛ پرستش و اطاعت کرده‌اند و در نتیجه شایسته جانشینی در زمین گردیدند. عبادت تنها کافی نیست، صلاحیت و عمل صالح نیز لازم است و چه زیبا است که وراثت زمین و حکومت بر جهان دو شرط دارد، بندگی خداوند و انجام اعمال صالح، ابن کثیر می‌نویسد: خداوند متعال در تورات و زبور خبر داده است و در علم ازلی او، قبل از این که آسمان‌ها و زمین خلق شوند، مقرر شده است که امت محمد وارث زمین می‌شوند. و چون صالحند آنان را به بهشت می‌برد. (مختصر ۵۲۴/۲).

وامام قرطبی گفته است: بهترین گفته در این مورد این است که منظور از زمین بهشت است؛ زیرا به نظر ابن عباس و مجاهد، زمین دنیا به ارث صالحان و غیر صالحان در آمده است و آیه‌ی وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ بر آن دلالت دارد.

و اکثر مفسران بر آنند که منظور از بندگان صالح، امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم است. (تفسیر قرطبی ۳۴۹/۱۱).

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾

بی‌شک در این قرآن برای اهل عبادت مایه و وصول به مقصد حق نهفته است. (۱۰۶) بندگان الله، به سراغ کسب صلاحیت و لیاقت بروید تا وارث زمین شوید: در آیه قبل خواندیم که وراثت و حکومت صالحان بر زمین با دو شرط محقق می‌شود، یکی با بندگی خالص خدا که با لفظ «عِبَادِي» آمده بود و دیگری با کسب صلاحیت، «الصَّالِحُونَ». در این آیه خداوند باز تأکید می‌فرماید که، بندگان باید این پیام را دریافت نمایند که هم باید در بندگی خالص شوند و از مرحله‌ی بندگی کلی و عام «عَابِدِينَ» به مرحله بندگی خاص «عِبَادِي» برسند و هم در ایجاد صلاحیت بکوشند. «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ» به راستی در این آیات خوانده شده از کتاب الهی پیرامون این موضوع، اندرزی کافی است برای کسانی که مطیع و فرمانبردار خدای عزوجل می‌باشد. و پروردگار خویش را در چهار چوب شریعتش پرستش کرده، او امرش را انجام داد و از نواهی پرهیز نموده‌اند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است. خواننده محترم!

در آیات متبرکه (107 الی 112) در باره شخصیت والای محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت و صلح و دوستی بحث بعمل می‌آید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و تو را (ای پیغمبر) نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان. (۱۰۷) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بدون شک خداوند متعال، «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و رسولش «رحمة للعالمین» است، یعنی تربیت واقعی در سایه هدایت انبیا امکان پذیر است. واقعاً پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای همه‌ی انسان‌ها، در همه‌ی اعصار و تمامی مکان‌ها رحمت است و نیازی به پیامبر دیگری نیست.

خدای متعالی پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز رحمتی برای تمام خلق نیافریده است پس هر که از پیامبر پیروی کرده و به پیام و شریعتش ایمان آورده باشد، به چنان سعادت‌ی نایل می‌شود که بعد از آن هیچ شقاوت و تیره‌بختی‌ای را نخواهد دید، و او یقیناً به خیر دنیا و آخرت نایل می‌گردد؛ ولی هر کس به پیامش ایمان نیاورد، ناکام و نگونبخت شده و در گمراهی آشکاری قرار می‌گیرد.

«رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»: رحمت برای جهانیان. وجود پیغمبر خاتم سبب سعادت دو جهان مردمان است. چرا که عمل به آئین و برنامه‌ای که او با خود آورده است ناکامیها و بدبختیها و بیدادگریها و تباہکاریها را پایان می‌دهد، و سرانجام منتهی به حکومت صالحان با ایمان بر معموره جهان خواهد شد، و در پایان آنان را به نعمت جاوید و سرمدی آخرت نائل خواهد کرد.

در «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می‌نویسد: رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فرورفتن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن شدن کلی از عرصه هستی) در امان شده‌اند. در حدیث

آمده است: «همانا من رحمت و برکتی هستم که از جانب خدا به بشریت هدیه شده است». (اخراج از ابن عاکر است.) پس هر کس این رحمت را بپذیرد و این نعمت را سپاسگزار باشد، در دنیا و آخرت نیکبخت خواهد شد.

الله تعالی فرموده است: «رحمة للمؤمنين»، بلکه فرمود: «رحمة للعالمين»؛ زیرا با فرستادن سید و بزرگ پیامبران علیهم السلام به تمام خلق رحم و کرم مبذول داشته است؛ زیرا نیکبختی بزرگ را با خود آورده و رستگاری را به ارمغان آورده است. و به وسیله‌ی او به خیرات فراوانی نایل آمده‌اند؛ خیر دنیا و آخرت. و بعد از نادانی آنان را آگاه ساخت و بعد از گمراهی آنان را به راه راست هدایت کرد. پس واقعا رحمة للعالمین است. حتی به کفار هم رحم شده است که کيفرشان به تاخیر افتاده و به وسیله‌ی عذاب ریشه‌ی آنها را از بیخ برکنده نشده و با مسخ و فرو رفتن در زمین عذاب نیافته‌اند.

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که معبود شما پروردگار یکتا و یگانه است، پس آیا شما مسلمان هستید؟ (۱۰۸)

«إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدا و معبودتان تنها خدای یگانه و معبود یکتائی است و بس. جمله نائب فاعل (یوحی) است. «مُسْلِمُونَ»: گردن‌نهندگان. تسلیم‌شوندگان. مراد از پرستش، تشویق و ترغیب به پذیرش توحید است. «ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» استفهامی است به معنی امر. یعنی پس تسلیم و مطیع بشوید و فرمان و حکم او را انجام دهید. (صفوة التفاسیر)

نسب شریف و بزرگوار رسول الله:

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قصی پسر کلاب پسر مرّه پسر کعب پسر لوی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل پسر ابراهیم الله می‌رسد.

تمامی اجداد رسول الله از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده‌اند نسبه‌ی او بهترین و برترین نسب‌ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسب‌ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسبه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفت: او در میان ما دارای نسبه‌ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسبه‌های قومشان مبعوث می‌شوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت

محمدصلی الله علیه وسلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خباثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره‌ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شبهات دارد. دلیل این ادعا فرموده‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است که می‌فرماید: «إني خرجت من نکاح ولم أخرج من سفاح» و در روایت عایشه (رض) آمده است:

«وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستم نه نتیجه و ثمره‌ی زنا.

رسول الله صلى الله عليه وسلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته‌اند در حالی که رسول الله صلى الله عليه وسلم از ذریه‌ی اسماعیل بوده است. در حدیث مسلم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نواسه‌گان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایت‌ها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

تولد رسول الله صلى الله عليه وسلم:

حضرت محمد صلی اله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الأول سال عام الفیل حوالی سال 570 میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است. ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول الله صلى الله عليه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد» (البداية والنهاية صفحة 260).

ابن عباس (رض) روایت کرده: «رسول الله روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الأول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس (رض) روایت شده که: «رسول الله صلى الله عليه وسلم در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع‌الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب البداية والنهاية می‌فرماید: قول مشهور نزد جمهور این قول است. (البداية والنهاية صفحة 260).

مادر محمد صلی الله علیه وسلم آمنه‌ی دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می‌باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می‌رسند.

محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است:

در این هیچ جای شکی نیست که: يٰۤاِنْسَانُ بِاِِرَادَةِ الْهٰی مِی‌تواند در تمام هستی اثر بگذارد. قرآن عظیم‌الشان در آیه (107 سوره انبیا) می‌فرماید: «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (ای رسول الله ما تو را جز برای رحمت برای جهانیان نفرستادیم) در این آیه متبرکه‌ی بوضاحت تام ملاحظه می‌نمایم که پروردگای ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام نموده است. این فهم و حکم قرآن تنها یک ادعا نیست بلکه کلام الله سبحانه و تعالی است. اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقعینانه و بیطرفانه مطالعه نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می‌توان در زندگی اصحاب او نیز مشاهده نمود.

- از حضرت عایشه ام المومنین (رض) روایت است که شبی رسول الله صلی الله علیه وسلم را در سجده با چشم گریان دیدم که می فرمود امتی امتی یا ربی امتی (پروردگارا امتم امتم «را رستگار فرما»

پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است:

پروردگار با عظمت در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (و تو اخلاق بزرگ و برجسته‌ای داری.) از جمله فضایل برجسته‌ی اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم، عزت و شرافت نفس است.

قرآن کریم با تاکید بر پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر، پیروی کنید. پس اگر در امری، اختلاف داشتید، آن را در روشنی کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم حل و فصل نماید، اگر واقعاً شما به الله و روز قیامت، ایمان دارید، این کار نیکو و پایانش نیکوتر است. بدین ترتیب، پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه‌ی عزت، و عملی ساختن رهنمود های پیامبر صلی الله علیه وسلم، مایه‌ی عزتمندی انسان می‌گردد. پیامبر بزرگوار اسلام هیچوقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می‌آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آدْنَتْكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِىَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

پس اگر روی گردان شدند، پس بگو: به همه شما برابر اعلام کردم. و نمی‌دانم که آنچه به شما وعده داده می‌شود نزدیک است یا دور. (۱۰۹)

باتأسف باید گفت که برخی از انسانها لجوج، حتی از «رحمة للعالمین» نیز روی برمی‌گردانند. در این جای شکی نیست که: انسان مختار است نه مجبور، لذا می‌تواند حتی در برابر دعوت و درخواست انبیا نیز مقاومت و اعراض کند. «ءَأَدْنَتْكُمْ»: به شما اطلاع دادم و باخبرتان کردم (فصلت / 47). «عَلَيَا سَوَاءٍ»: به طور یکسان. بدون استثناء. «إِنْ»: نه! حرف نفی است.

خداوند متعال در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر کافران از اسلام روی برگردانند، «فَقُلْ آدْنَتْكُمْ عَلَى سَوَاءٍ» به آنان بگو: من آنچه را حق تعالی به من نازل نموده، به همه شما ابلاغ می‌کنم و حجت را بر همه شما برپا می‌دارم تا آنکه من و شما در آگاهی از این پیام الهی یکسان باشیم، «وَ إِنْ أُدْرِىَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ» و من نمی‌دانم که آیا نزول آن عذابی را که خدای سبحان به شما وعده داده نزدیک است یا دور. اما بدون شک محقق و واقع می‌شود ولی من از دوری و نزدیکی آن آگاه نیستم. واقعیت امر هم همین است: چیزی را که انسان نمی‌دانیم، باید با صراحت بگویند که نمی‌دانم.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

بی تردید الله هم سخن آشکار را و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند. (۱۱۰) در حقیقت الله آگاه است و هیچ امری بر او مخفی و نهان نیست، یعنی اینکه تنها ذات پروردگار است که سخنان آشکار و نهان شما را می‌داند؛ هیچ امر پنهانی بر وی نهان

و مخفی نیست او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را به زود در قبال آن مجازات می‌کند.

اگر احیاناً در تحقق وعده‌های الهی در برخی از موارد تأخیری دیده می‌شود، این به معنای بی‌خبری و غفلت او نیست، زیرا آیه مبارکه با صراحت می‌کند که او همه چیز را می‌داند و از همه جا آگاه است، ولی دادن مهلت‌ها دارای حکمت‌های متعددی می‌باشد که از جمله:

الف: تا هر میزان که گنهگار می‌تواند، پیمانانه گناه خود را پر کند. «إِنَّمَا نُفِي لَهُمْ لَيْزَ دَاوُاْ إِثْمًا» «آل عمران، 178.» همانا به آنان مهلت می‌دهیم تا گناهانشان زیاد شود.
ب: خطاکار توفیقی بیابد و توبه کند.

ج: کارهای نیک گنهگار مصرف شود و او دیگر در قیامت قرضداری نداشته باشد.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

و نمی‌دانم؛ شاید (دوری و عده) برای شما آزمایش باشد (و تأخیر شدن آن) برخوردار شدن (از نعمت‌ها برای شما باشد) تا مدت مقرر. (۱۱۱)

تأخیر قهر و سزای الهی یا بخاطر آزمایش است و یا جهت پر شدن پیمانانه مهلت. و فراموش نکنید که: کامیابی‌ها و لذت‌جویی‌های دنیا موقت است.

«وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (111)» و شاید این تأخیر «کیفر» به این منظور باشد که شما تا مدتی معین از متاع و لذایذ دنیا بهره‌گیرید و آنگاه عذاب دردناک خدا شما را دربر گیرد.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

(و پیامبر) گفت: پروردگارا! به حق (میان ما و ایشان) فیصله کن. و پروردگار مهربان ما (آن ذاتی است که از او) مدد خواسته می‌شود بر آنچه شما وصف می‌کنید. (۱۱۲) «أَحْكُمُ»: فیصله فرما و کار را یکسره کن. «الْمُسْتَعَانُ»: کسی که از او استمداد خواسته می‌شود و طلب یاری و کمک می‌گردد.

خوانندگان محترم!

در برابر لجاجت دشمنان، از الله متعال باید در خواست کمک کنیم. به یاد داشته باشیم که حساب و کتاب در کار است، پس در ستایش‌ها و انتقادهای باید دقت لازم کار گیریم. و بدنترتیب سوره مبارکه انبیا به استعانت و کمک خواستن از الله متعال خاتمه می‌یابد. و خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور می‌دهد که کار را به او واگذار کند و از او انتظار گشایش و کامیابی را داشته باشد. که نیکو یاور و نیکو معین ذات پروردگار است.

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره انبیاء:

وجه تسمیه	سوره الانبیاء
تعداد آیات ، کلمات و تعداد حروف سوره انبیاء	
ارتباط سوره انبیاء با سوره طه	
فضیلت سوره انبیاء	
محتوای سوره انبیاء	
ذکر انبیاء در قرآن	
ذکر تعداد 124000 نفر پیامبر به روایت حدیثی	
فلسفه ذکر قصه های انبیاء	
فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم	
« غفلت و اعراض »	
اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد .	
یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد	
نگاهی مؤجز به مسئله حساب در روز قیامت	
حساب	
حساب در فهم شرعی	
دلایل اثبات حساب	
حسابرسی مقتضای حکمت است	
شیوه و کیفیت حسابرسی	
انواع حساب	
قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می گیرند .	
برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است.	
عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند	
شیوه رسیدگی به حساب کافران	
اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد	
اولین عملی که از بنده پرسیده می شود	
اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود	
موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (7 الی 10) پیامبران، بشراند، وعده ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است .	
وعده پیروزی را که الله به انبیا داده، حتمی است .	
موضوعات مطروحه در آیات (11 الی 20) هشدار و یاد آوری ،پایان ظلم، پشیمانی است.	
هستی هدفدار است	

	حقّ بر باطل پیروز است باطل رفتنی است		
	موضوعات مطروحه در آیات (21 الی 33) نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی		
	انسان‌ها در قبال کارهای شان مسئول و متعهدند		
	هرکس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می‌افتد.		
	وظایف پیغمبران چیست ؟		
	- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر		
	- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم)		
	- پیغمبر باید سرمشق و نمونه نیکو باشد.		
	- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.		
	- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی .		
	- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند.		
	ملایکه		
	ادّعی شریک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست		
	سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.		
	آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است.		
	بهترین راه خدانشناسی .		
	موضوعاتی مطروحه در آیات (34 الی 41) مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است.		
	خضر علیه السلام		
	سنّت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است .		
	حربه کاری کفار .		
	عجله انسان، به خاطر جهل است.		
	موضوعات مطروحه در آیات (42 الی 47) درباره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند.		
	ترازوی اعمال [میزان]		
	میزان چیست		
	میزان در فهم شرعی		
	دلایل اثبات میزان		
	سنت نبوی در باره میزان		

	حسّی یا معنوی بودن ترازوی اعمال		
	چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می‌شود؟		
	ترازوی اعمال یکی است یا متعدّد؟		
	حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال		
	موضوعات مطروحه در آیات (48 الی 50) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک: قصه‌ی موسی در مقایسه‌ی ویژگیهای تورات و قرآن.		
	ترس از خداوند به دو صورت است		
	تعریف لغوی قرآن		
	تعریف اصطلاحی قرآن		
	موضوعات مطروحه در آیات (51 الی 70) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک: قصه ابراهیم علیه السلام، نفی بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی و رستگاری از آتش نمرود.		
	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام		
	فرق میان صنم و وثن		
	مناظره‌ی حضرت ابراهیم با قوم بت پرستش		
	بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است.		
	مناظره‌ی ابراهیم و نمرود		
	محاکمه حضرت ابراهیم		
	نور حق، با نار کفر خاموش نمی‌شود.		
	ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود		
	یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم		
	موضوعاتی مطروحه در آیات (71 الی 77) قصه و داستان انبیا: اعطای فرزند به ابراهیم، رستگاری او، داستان لوط و نوح.		
	سلسله نسب لوط علیه السلام		
	سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب		
	حضرت اسحاق علیه السلام		
	حضرت یعقوب علیه السلام		
	انبیاء برگزیدگان بشر هستند		
	تفاضل بین انبیا		
	سلسله نسب نوح علیه السلام		
	موضوعات مطروحه در آیات (78 الی 82) قصه داود و سلیمان علیهم السلام		
	قضاوت، یکی از شئون انبیا است		

	سلسله نسب داؤود عليه السلام		
	موضوعاتی مطروحه در آیات (83 الی 91) قصه ایوب، اسماعیل، ادريس، نو الكفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم .		
	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام .		
	امتحان وازمایش .		
	سلسله نسب حضرت اسماعیل.		
	سلسله نسب ادريس علیه السلام .		
	سلسله نسب ذوالکفل .		
	تنها راه نجات، خواست و ارادهی الهی است .		
	دعای حضرت یونس برای هرکس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است .		
	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام .		
	سلسله نسب زکریا.		
	سلسله نسب یحیی .		
	پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است .		
	سلسله نسب مریم .		
	سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام.		
	نسب عیسی در انجیل .		
	موضوعات در آیات (98 الی 106) در باره فرجام کافران و مؤمنان.		
	دوزخ، جایگاه ناله‌های بی جواب است.		
	موضوعاتی مطروحه در آیات (107 الی 112) درباره شخصیت والای محمد (ص) پیامبر رحمت و صلح و دوستی.		
	نسب شریف و بزرگوار رسول الله		
	تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم		
	محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است		
	پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است .		

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است .

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م).

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مكان نشر: بيروت - لبنان (این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی واز محدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر ، فقهی ومؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبي مشهور به جُزىّ (متوفى 741ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفى 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مكتبة الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفى سال 1387 هـ) . سال نشر 1408ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مكان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم ومحقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفى سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام ومسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد.)

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحيار التراث العربي.

19- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن » تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور « مؤلف : حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی . (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 ميلادى)

21- تفسیر ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) . وى از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسى داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او مى گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمى شنید مگر اینکه آن را حفظ مى کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشرى.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال های ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربی.

24- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجرى قمرى در بغداد (218 - 301 هجرى شمسی . تاریخ طبرى مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع : دار القرآن الکریم ، بیروت - لبنان.

25- مفسر صاوی المالکی :

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف : احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26- سعيد حوى :

حَوّى، سعيد، حَوّى، سعيد، مفسر « الأساس فى التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵) ، که از مهم ترین و اثرگذارترین آثار حوى به شمار مى آید. سال نشر : 1424ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازى:

تفسیر فخر رازى مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازى (544 هـ 606

هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامعترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است .

28- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

ناشر : دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان : نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 – متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی ،سال طبع : 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود .وگرد آورنده صحیح البخاری : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن

ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194 - 256 هجرى)

37- تفسیر نور دکتور مصطفى خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفى خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجرى، وفات 1399 هجرى).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجرى قمرى وفات کرد». امام فخرالدین رازى در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7).

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق) ، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابى. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر سُورَةُ «سورة الانبياء»

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگى د حق لاره- جرمنى

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**